اتحـاد مَردُم

ارگان اتحاد دموکراتیك مردم ایران

شماره ۱۲
دوره اول
دوشنبه ۱۰ دی ۱۳۵۸
بها ۱۵ ریال

انتخابات ریاست جمهوری

سه هفتهٔ دیگر، مردم برای انتخاب نخستین رئیس قوهٔ مجریه درجمهوری اسلامی ایران به‌پای صندوقهای رای خواهند رفت.

انتخاب رئیس جمهور، که اجرای قانون اساسی وتنظیم روابط قوای سه‌گانهٔ کشور را برعهده دارد، امری است پرمسئولیت و دقیق، خاصه دراین‌دوره که شیوهٔ عمل رئیس‌ـ جمهور، شبکهٔ اداری و روابطی که به گرداو ایجاد می‌شود و دخالت‌های‌قانونی ـ یانه‌چندان‌قانونی ـ که درکار قوای سه‌گانه‌می‌کند یاخودبه نام اومی‌کنند ، و حتی‌رفتار وگفتار خصوصی‌او، همه و همه می‌تواند سنت و سابقه‌ای پدید آورد و در جهت مثبت یامنفی موثر افتد، یعنی نظام تازهٔ‌حکومت ایران را ـ که بر حاکمیت ملت و حقوق وآزادیهای مردم استوار است ـ استقرار و دوام بخشد، یاآن‌را به‌کوره‌راه قدرت شخصی و گروهی و واکنش‌های ناگزیر وکشمکش‌ـ های ناگوار متعاقب‌آن بیندازد.

در انتخاب رئیس جمهور،همهٔ‌جوانب شخصیت وسوابق عمل اجتماعی او باید سنجیده شود تا راه حتی‌الامکان بر همهٔ احتمالات منفی بسته شود.

رئیس جمهور باید ، در عین وفاداری به قدرت و حاکمیت مردم ، کارآیی و استقامت رأی و حسن‌تدبیر داشته باشد ، تهوّر نکند ، درنگ و شتابش به مقتضای آگاهی و سنجش امکان‌دسترسی به مقصود باشد، شجاعت را آنجا که لازم افتد با خونسردی و بردباری توأم کند ، لجاج نورزد و ساخته‌های ذهنی خود را به محك تجربه بیازماید ، عدالت‌پرور و درستکار باشد ، خیر و صلاح مردم را راهنمای خود بسازد ، خود را مظهر ارادهٔ ملت بداند و در وجود خود ، در اندیشه‌ها و اعمال خود ، وحدت ملی را تبلور دهد.

رئیس‌جمهور باید برای مردم‌شناخته و آزموده باشد. اما آنچه می‌بینیم ، کسانی که خود را نامزد ریاست جمهور کرده‌اند یاناشناخته‌اندو یا اگر بیش و کم شناخته شده‌اند ، بیشتر مجری سیاست یك‌حزب‌یا یك طبقه بوده‌اند . و حال آن‌که ، در شرایط‌کنونی ایران ،رئیس جمهور باید مرد یك سیاست مشترك و یك برنامه‌مشترك مدون و اعلام شده باشد تا اکثریت بزرك مردم را پشت سر خود داشته باشد.

مردم ایران انقلاب بزرك و خونینی را از سر می‌ـ گذرانند که موج عظیم آن همچنان به پیش می‌راندشان . آنان امروزه با قدمهایی می‌روند که از مقیاس عادی‌زمان بلندتر و سریع‌تر است . رئیس‌جمهور باید بتواند باقدمهای پرتوان این مردم حرکت کند . وگرنه ، به‌قول گفتنی، کلاهش پس معرکه است.

انقلاب ایران ، دراین ده یازده ماهه ، به‌انگیزش تضادهای درونی جامعه‌گسترش و عمقی یافته است و مسائلی را در سطح وسیع توده‌ها مطرح کرده است که باید بدان پاسخ عاجل داده شود . موقعیت انقلابی ایران و نیروهایی که در انقلاب ما به‌میدان آگاهی و عمل درآمده‌اند هیچ تعلل و تاخیری را تحمل نخواهند کرد . رئیس جمهور باید بتواند این نکته را درك کند و همان را بخواهد که توده‌های زحمتکش و محروم ایران ، مستضعفان‌ایران، می‌خواهند.

ریاست جمهور مقام شامخی است . شکوه واعتبار مسحور کننده‌ای دارد . آن‌که به‌چنین مقامی دست‌می‌یابد، گویی از متن زندگی عادی به اوج افسانه پرواز می‌کند . به‌کاخ جادویی تاریخ راه می‌یابد و جاخوش می‌کند ، بدترین و بی‌چهره‌ترین رئیس جمهور باز نامی و جایی در تاریخ دارد. ازین‌رو طبیعی است که همه بلندپروازیها و جاه‌طلبی‌ها برای رسیدن به چنین مقامی بسیج شوند و به‌میدان آیند. نوعی مسابقهٔ پرتلاش و فرساینده ، که اگر اشتباه نکنم ، برخی حتی پیش از پیروزی انقلاب آماده شرکت در آن می‌شوند . کسانی در این مسابقه نام‌نویسی می‌کردند که امروزه سخنی از ایشان در میان نیست . موج انقلاب آنها را فرو برده است. کسانی هنوز در این غلبه امواج دست‌و پایی می‌زنند، اما نفس‌شان دیگر می‌برد، یا بزودی خواهد برید. آنان که ماندگارند، آنان که نفس به‌مقیاس توده‌ها دارند، کدام‌اند ؟

فهرست نامزدهایی که تاکنون پابه میدان گذاشته‌اند چیزی را دراین‌باره معلوم نمی‌کند. هیچیك از چهره‌ها برجستگی خاصی ندارد. با این‌همه ، دوسه‌تنی هستند که سابقهٔ روشنی دارند و به اعتبار نیرو یا ترکیبی ازنیروها که دستشان را بگیرد به پیش‌براند پذیرفتنی‌تر می‌نمایند. بدبختانه ، جای یك‌ترکیب جامع و کارآمد ازنیروهای زنده و پویای ملت ، جای جبهه متحد خلق ، که می‌توانست برپایهٔ یك برنامهٔ مشترك نامزد یگانه‌ای‌معرفی کندو به‌ریاست جمهور برساند خالی مانده است. یك‌چنین ترکیب نیرو ، بادرك مقتضیات پیشرفت جامعهٔ انقلابی ما، می‌توانست در راستای درست استقلال و تمامیت ارضی کشور ، مبارزهٔ پیگیر با امپریالیسم آمریکا و متحدان آن ، رفع محرومیت و اعادهٔ شخصیت انسانی توده‌های مستضعف ، ثبات لازم را به سیاست ایران بدهد ، امر بازسازی را در همهٔ زمینه‌ها سامان بخشد ، حافظ‌آزادیها و حقوق مردم باشد، مسئلهٔ‌ملی رادرچارچوب وحدت‌کشور حل کند .

بااین همه ، جای نومیدی نیست . رهبری آزمودهٔ امام‌خمینی ثبات‌رأی‌شان‌درموضع گیری‌خلقی وضدامپریالیستی، و درك روشنی که از مقتضیات ایران انقلابی امروزدارند، مایهٔ اطمینان خاطر است . بی‌گفت‌وگو ، امام خمینی ، در رأس توده‌های مستضعف، قطب‌نمای زندگی و حرکت ملت‌اند ، و درانتخاب رئیس جمهور ، تمایل گفته و ناگفته‌شان عامل تعیین‌کننده خواهد بود . ولی ایشان‌هم نمی‌توانند در اندیشهٔ مداومت خطی که خود رسم کرده‌اند نباشند ، و به‌این منظور ، نیروی بزرك متحدی را که ضامن تحقق این امر خواهد بود بسیج نکنند . امیدوار باشیم و منتظر بنشینیم.

* * *

در انتخابات ریاست جمهور ، اتحاد دموکراتیك مردم ایران نامزدی معرفی نمی‌کند ، اما این به‌معنای نفی‌شرکت ما در انتخابات نیست. با اظهار تاسف از آن‌که تشکیل جبههٔ متحد خلق به واقعیت نپیوسته ، برنامهٔ مشترکی مدون نگشته به اطلاع مردم نرسیده است ، و بنابراین تعیین نامزد مشترك هم جز برپایهٔ بندوبست‌های انتخاباتی میسر نیست ، ما به‌بهترین و پذیرفتنی‌ترین نامزدی که در شرایط موجود مورد تائید امام باشد رأی خواهیم داد و به‌موقع خود از او نام خواهیم برد.

پایهٔ کشاورزی و مواداولیه اقتصادجهانی سرمایه‌داری

تضادهایی که باعث می‌شود، قلمرو مواداولیه اقتصادجهانی باختر متزلزل گردد، درمجموع تضادهای بیش ازپیش پیچیدهٔ اقتصاد جهانی باختر اهمیت بسزائی کسب میکند. فروریختن پایه‌های استعماری‌امپریالیسم ، تحکیم چشمگیروابستگی‌مراکز صنعتی آن پس ازجنك جهانی به‌تهیه‌کنندگان مواد اولیهٔ بی‌شمار ومخصوصا به منابع انرژی، کمبود شدید محصولات غذایی دربیشتر مناطق جهان سوم، نوسان بی‌سابقهٔ قیمت مواد اولیه ومواد غذایی درزمان صلح بیانگر بی‌نظمی‌های جدی در سیستم تقسیم بین‌المللی سرمایه‌داری کاراست که از دیرباز بلحاظ تاریخی استقرار یافته .

تورم شتابان، رکودهای دوره‌ای درتولیدات صنعتی ، رقابت چندملیتی‌ها ورقابت نیروهای امپریالیستی که درزمانهای اخیر مقیاس وسیع یافته، به‌روندهای بحران این سیستم‌شتاب ویژه‌ای میدهد.

بحران اقتصادی بسیارشدید ۱۹۷۵ ـ۱۷۹۷۴ ناپایداری ساخت سنتی روابط اقتصادی جهانی باختررا شدت داده است.

درنشریات علمی وبه‌ویژه درتبلیغات باختر پدیده های بحران درزمینهٔ کشاورزی ومواد اولیه اقتصاد جهانی باختر به جنبش‌هایی نسبت داده می‌شود که کشورهای درراه رشد، درسیاست واقتصاد جهانی اعمال می‌کنند. درحقیقت، مبارزهٔ دولت‌های نوپای ملی برای نظارت واقعی برثروت‌ها ومنابع طبیعی‌شان و تامین حاکمیت واقعی ونوسازی بنیادی روابط بین‌المللی‌که مبتنی براصول امپریالیستی استثمار ونابرابری خاص نظام سرمایه‌داری است، در بسیاری جهات ناپایداری فزایندهٔ نظام اقتصاد سرمایه‌داری رادرعصرما مشخص می‌دارد. اما مسئله تنها به‌نتایج سیاسی واجتماعی‌ـ اقتصادی ازهم‌پاشیدن سیستم استعماری محدود نمی‌شود. ریشه‌های این روند بسیار ژرف‌اند. خودشیوهٔ تولید نظام سرمایه‌داری درجریان رشد خود پدیدآورندهٔ مسایل اقتصادی وبسیار حاد بین‌المللی است که امروز باآن دست بگریبان است.

بقیه درصفحه ۳

از : لویی کوروالان
ترجمه : م . فاضلی

تجربهٔ شیلی

یازده سال پس ازآنکه انقلاب کوبا مردم رابه قدرت رساند ، انقلابی بوسیلهٔ مردم شیلی با کسب بخشی از قدرت سیاسی انجام گرفت. این بخش قدرت برای سه سال دراختیار حکومت متحد خلق قرار داشت ؛ حکومتی که تغییرات ساختاری بنیادی یك انقلاب ضد امپریالیستی و ضد الیگارشی‌باچشم‌اندازی‌سوسیالیستی رابه ثمررساند. در سراسر جهان نسبت به دگرگونیهایی که دراین دورا ن‌انجام پذیرفت، بویژه‌نسبت به این واقعیت‌که انقلاب راهی مسالمت آمیز یابهتر بگوییم ، راهی نیر مسلحانه درپیش‌گرفت، زیرا درعمل بهیچوجه مسالمت‌ـ جویانه نیست، علاقه وجود داشت. این علاقه سپس براساس این واقعیت فزونی یافت که حکومت سالوادور آلنده برپایهٔ یك جنبش خلقی متشکل از چند حزب و گرایشهای دموکراتیك گوناگونی که حول برنامه‌ای مشترك گرد آمده بودند پدید آمده بود.

نخستین بار مارکس بود که احتمال یك انقلاب مسالمت آمیز راپیش‌بینی کرد.

بسال ۱۹۱۷، بلشویکها به رهبری لنین دوباره مسئلهٔ تحول مسالمت جویانه انقلاب را مطرح کردند. لنین به این نکته توجه بیشتری معطو ف‌داشت، گرچه وی معتقدبود که دراوضاع آن‌دوران چنین رویدادی سخت نادرخواهد بود. درنتیجهٔ شرایط تازه‌ای که هم‌اکنون شکل گرفته است ، جنبش کمونیستی بین‌المللی‌اعتقاد دارد که این رویداد امروزه محتمل‌تر است. درشیلی، متعاقب پیروزی‌جبههٔ متحدخلق درانتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۷۰ ،

بقیه درصفحه ۷

ا . پویا

برخی مسائل تئوریك دربارهٔ جبههٔ متحد ضدامپریالیستی

«بخش‌دوم»

کمینترن و احزاب کمونیست در شرق بشکل کارآیی‌به تاسیس جبهه متحد ضدامپریالیستی از طریق همکاری بانیرو‌ـ های بورژوا‌ـدموکراتیك در شرایط حفظ استقلال عناصر کمونیست یاری رساندند . در تزهای کنگره دوم کمینترن در رابطه با این نیروها، بجای واژه «بورژوا‌ـدموکراتیك» واژه«ملی ـ انقلابی» بکار برده شد ، که گامی به‌پیش براساس این تئوری بود. لنین ازموضع تسلیم‌طلبانه بخشی از بورژوازی در کشورهای تحت‌سلطه آگاه بود، ولی عقیده داشت که روح‌انقلابی واقعی در بخشی از نیروهای غیر پرولتری وجود دارد که باید از آن پشتیبانی کرد و این‌پشتیبانی شرط ضرور برای اتحاد کمونیستها با جنبش‌های رهایی‌بخش بورژوا‌ـدموکراتیك است.

این‌عقیده لنین که درعصرانقلابات سوسیالیستی امکانات واقعی برای‌آغاز اقدامات انقلابی مشترك جنبش رهایی‌بخش با کشورهایی که در آنها پرولتاریا پیروز شده و جنبش‌کارگری‌و کمونیستی کشورها ی‌سرمایه‌داری، فراهم شده، اهمیت تئوریك و عملی فوق‌العاده‌ای دارد.

بقیه در صفحه ۲

تجربهٔ شیلی

بقیه ازصفحه ۱

بنظر میرسید که این احتمال مبدل به واقعیت گردیده است. در کشورما احتمال واقعی چنین تحولی بایك تجربهٔ سه ساله دوام آورد، درحالیکه درمورد دیگر انقلابهایی که گذاری مسالمت آمیز در پیش گرفته بودند روند کوتاه بود، ویا اینکه درشرایط معینی درست‌پس ازشکست فاشیسم تحقق یافته بود.

درست است که انقلاب شیلی درهم شکسته شد، اما چنین شکستی این فرض راباطل‌نمیکند که درکشورهای دیگر، یا حتی درخودشیلی، طبقهٔ کارگرومتحدان آن قادر خواهند بودکه قدرت سیاسی راتصاحب کنند وانقلاب خودرا بدون‌توسل به اسلحه به‌انجام رسانند.

ازاینروست که انقلابیها در بسیاری ازکشورهای‌جهان تجربهٔ شیلی رااز نزدیك مطالعه میکنند. مابنوبهٔ خود وظیفهٔ خود میدانیم که نتایج اساسی تمامی تحول‌روند انقلابی را، که بنحوی موفقیت ـ آمیز وبرای مدتی نسبتا طولانی به‌پیش بردیم، ترسیم کنیم وعلت شکست راتحلیل نماییم.

مردم شیلی بخشی از قدرت دولتی رابدست آوردند. آنها بجای یك «اکثریت مستحکم در پارلمان»، آنچنان‌که بعنوان مثال دراظهاریهٔ مجمع احزاب‌کمونیستی وکارگری بهنگام بیان ترگذار مسالمت آمیز انقلاب ارائه شده است، مقام ریاست جمهوری را دروجود سالوادور آلنده در اختیار گرفتند. گرچه من کماکان کاملا به اهمیت واعتبار آن اظهاریه اعتقاد دارم، بااینهمه تنها برای تاکید برواقعیت که ازهر تزی غنی‌تر ومتنوع‌تر است ـ هر چند این تزها بتوانند اساسا درست باشند ـ وبرای تاکیدبرگونه‌گونی اشکال، شیوه‌ها وراههای انقلاب، امری‌که لنین درسراسر زندگانی خود برای نمایاندن عرصهٔ وسیع آموزش مارکسیستی ازآن سخن گفت، به‌یادآوری آن می‌پردازم.

اما تجربهٔ شیلی اساساً متشکل ازچیزهای دیگری است. اکنون مسلم شده است که طبقهٔ کارگر قادر است‌که انقلاب رااز هر راهی به‌ثمررساند، نبرد طبقاتی راتکامل وارتقاء بخشد، آتش نبرد را بر روی دشمنان عمده تمرکز دهد، وبه شتاب گرفتن دگرگونیهایی که درجامعه صورت‌می‌گیرند‌کمك نماید، ودرنتیجه اکثریت مردم رابدور خود گرد آورد و چنان موازنه‌ای ازقوا بوجود آورد که اورا قادر به شکست ارتجاع و بستن دستهای آن نماید.

پلنوم کمیتهٔ مرکزی حزب ما دراگوست ۱۹۷۷ بدین نتیجه رسید: تجربهٔ شیلی این نکته را تصدیق می‌کند که پاسخ به این سئوال که «پیروز کیست ومغلوب کدامست» بیش ازهرچیز بدان بستگی داردکه چه‌کسی درمنزوی ساختن دیگری ازتوده‌های مردم موفق است، واین‌که در مرحله نهایی چه کسی موجبات‌قدرتمندتر بودن رابرای خود فراهم می‌سازد: طبقه کارگر ومتحدان آن یا ارتجاع ومتحدانش. همهٔ مسایل انقلاب شیلی، چه آنها که حل شدند وچه آنهاکه لاینحل باقی ماندند، به‌این سئوال بستگی داشت.

طبقه کارگر و متحدان آن، یعنی جبههٔ متحد خلق، با احراز از مقام ریاست جمهوری در انتخابات ۱۹۷۰، هنگامی که اکثریت و تنها یك اکثریت نسبی را بدست آوردند، نخستین گام بسوی قدرت را برداشتند. واقعیت این است که سالوادور آلنده تنها ۳ر۳۶ درصد آراء را که به نسبت از درصد دو کاندیدای دیگر بیشتر بود احراز کرد. این فی‌نفسه مساله بدست‌آوردن‌مقام ریاست‌جمهوری را حل نمی‌کرد. یکی به این دلیل که در شرایطی که هیچیك از کاندیداها از عهدهٔ کسب اکثریت مطلق بر نمی‌آمدند، اخذ تصمیم نهایی باپارلمان بود. دوم این که (واین مهمترین‌نکته است) رقم ۳۶ در صد نشان‌داد که طبقهٔ کارگر و متحدانش ناگزیر می‌باشند که بخشهای اجتماعی تازه‌ای را جلب کنند و چارچوب ائتلاف خود را برای جذب نیروهای دیگری وسعت بخشندتاکاندیدای آنهاامکان آن بیابند که مقام ریاست جمهوری راتصاحب کند و دگرگونیهایی را که در برنامهٔجبههٔ خلق‌ترسیم شده بود به واقعیت برساند. این امر هنگامی که فاش گردید امپریالیسم و ارتجاع شیلی در صددند تا مانع ریاست جمهوری سالوادور آلنده شوند مبدل به نیازی اضطراری گشت.

این نکته بر تمام احزاب‌متحد خلق روشن بود و همه آغاز به فعالیت‌های لازم کردند. توده‌های کارگر و دیگر مردم به‌خیابانها هجوم آوردند. در همه جا کوشش بعمل آمد تا بامحافل‌دموکراتیکی که گر چه به آلنده رای نداده بودند با اینهمه آماده پذیرش پیروزی وی بودند ارتباط و تفاهم متقابل ایجاد شود. این‌محافل با ملاحظات مختلفی برانگیخته شده بودند: بعضی از سنت پشتیبانی از مردی که اکثریت را بدست آورده بود پیروی می‌کردند،دیگران از مردم که‌حاضر به دست دادن پیروزیشان نبودند بیم داشتند؛ اما بیشتر آنها برنامهٔ جبههٔ متحد خلق رامطابق میل خود یافتند و آلنده را به کاندیداهای نیروهای راست، که دوم شده بودند، ترجیح می‌دادند. در نتیجه اکثریت نسبی عملا به یك اکثریت مطلق تبدیل گردید. موازنهٔ قوا به نفع اتحاد خلق چرخش یافت و مانع از آن شد که دست راستی‌های منزوی شده انقلاب را در نطفه‌خفه کنند. حملهٔ متقابل آنها در شکل‌نظامی خود عمدتا بدین دلیل شکست خورد که نیروهای راست ازنظر سیاسی مغلوب شده بودند.

گزارش پلنوم حزب ما (در اگوست) چنین می‌گوید: پیروزیهایی که ظرف شصت‌روز، ازهنگام انتخابات ریاست‌جمهوری تا قبول ریاست جمهوری ازجانب آلنده بدست آمد، و همچنین موفقیتهائی که در خلال تمامی دوران یکساله‌ٔنخست کسب گردید، ازیکسو مدیون حمایت وسیع ملی ازهدفهای فوری جنبش‌خلقی، اجتماع توده‌ها برای نیل به‌این هدفها، استحکام و یکپارچگی جبههٔ متحد خلق در موضوعات اساسی در آن دوران بود، واز سوی دیگر مرهون این واقعیت بود که اتحاد خلق در جستجوی سازشها و موافقتهای لازم بادیگر نیروها برآمد و به آنها دست یافت. چنین موافقتهایی بادموکرات‌ـ مسیحی‌ها بدست آمد. یکی از نخستین توافقها مربوط به‌تضمین مواد قانون اساسی بود. سپس توافقی دربارهٔ یك تغییر بنیادی در ارتباط با ملی کردن معادن‌عمدهٔ مس حاصل گردید.

پاره‌ای از چپروها درداخل و خارج موضعی دگماتیك وحتی ضد کمونیستی گرفتند و احتمال پیروزی‌مردم شیلی را بدون‌توسل به اسلحه اساسا منتفی دانستند. دیگران چنین برداشت کردند که پیروزی ما در نتیجه اشتباه راست در ارائه کاندیدای مستقل خود برای انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۷۰ بوده است، ـ اشتباهی که آنها بسال ۱۹٦٤ نکرده بودند. حقیقت این است که پیروزی خلقی سال ۱۹۷۰ از نبرد سیاسی طولانه وگسترده برای وحدت طبقهٔ کارگر، برای تفاهم متقابل میان سوسیالیستها وکمونیستها، برای‌وحدت‌احزاب خلقی و فعالیت متحد وسیع‌ترین محافل دموکراتیك ناشی می‌شد. پیروزی همچنین مدیون مبارزهٔ سیاسی و ایدئولوژیك برضد گرایشهای «چپ» و راست در جنبش خلق، درك صحیح وتعریف سرشت انقلاب شیلی و مراحل آن، فرمولبندی دقیق هدفهای برنامه، وتشخیص هویت‌دشمنان عمده و شناخت تضادهای اصلی و فرعی در جامعهٔ شیلی بود.

تغییر در تناسب قوا بدنبال انتخاب آلنده تا حدود وسیعی‌از یك نبرد مداوم و گسترده، که نه تنها به وحدت وسیع‌ترین بخشهای مردم به گرد اتحاد خلق بلکه به نزدیك‌ساختن‌آن به‌دیگر نیروهای اجتماعی و سیاسی مدد رسانده بود، مایه می‌گرفت. دموکراتهای شیلی (مانند اتحاد خلق) طی کارزارانتخاباتی هدفهای مهمی نظیرملی کردن منابع عمدهٔ مس و تکمیل اصلاحات ارضی را پیش کشیده بودند. بسیاری از دموکرات مسیحی‌ها نیز در چارچوب تجربهٔ خودشان به ضرورت دگرگونیهای ریشه‌ای اعتقاد داشتند.

کاندیدای‌آنها رادمیروتومیك (Radmiro Tomic) حتی اعلام داشت که سرمایه‌داری فاقد صلاحیت حل مشکلات کشور است. (۲) با چنین وضعی برای اتحاد خلق و دموکرات مسیحی‌ها امکان پذیر گردید که پس از انتخابات به‌توافق برسند. تفاهم متقابل را دروسیع‌ترین محافل‌دموکراتیك پایه گذارند و موازنهٔ قوا را در جهت منافع‌مردم دگرگون‌سازند.

طبقهٔ کارگر و مردم بسختی کار کردند، ابتکارهای خلاق بکار بردند و به مبارزه‌ای فداکارانه برای‌توفیق‌حکومت‌خلق و اجرای‌برنامهٔ آن دست‌یازیدند. توده‌های کارگر، جوانان ،زنان وروشنفکران در تلاشهای‌حرفه‌ای خود، در سازماندهی نظم نو، در توزیع غذا، که در آنهنگام دچار کمبود بود، و در ستیز با هجوم ارتجاع نقشی قهرمانانه ایفا کردند. یکبار دیگرانقلاب نشان‌داد که چگونه به رهاساختن ذخایر عظیم انرژی خلاق کمك می‌نماید، و نیز نشان داد که مردم قادر به خطیرترین اقدامات برای یك آینده بهتر می‌باشند. میلیونها زن و مرد شیلی برای این مقصود تا پایان راه مجاهدت کردند.

همه می‌دانند که هر انقلابی با خطر ضد انقلاب و کوششهای آن برای جبران شکست خود روبرو است؛ بویژه آنگاه که انقلابیها ابتکار عمل را ازدست بدهند، آنگاه که انقلاب از پیشروی باز ایستد و به موضعی دفاعی گرفتار آید، و هنگامیکه تناسب قوادرراستای منافع‌دشمنان انقلاب دگرگون شود. در شیلی این امر پس از چرخش‌های‌مثبت در جنبش خلق و تغییرات وسیع دموکراتیك، پس از یك دوران موفقیت و پیشرفت ـ در دوره‌ای که‌سیاست‌حکومت خلق برخوردار از پشتیبانی قابل ملاحظه توده‌ها بود ـ روی داد. موقعیت تحت تاثیر عوامل متعددی دگرگون گردید. بعضی از این عوامل ـ مانند نرخ فوق‌العاده زیادکالا‌ـ های وارداتی و سقوط قابل‌توجه حجم و قیمت صادرات ـ خارج از کنترل حکومت خلق بودند. این عوامل و بویژه برنامه‌های دشمن که هنوز نهایت کوشش خود را بکار می‌برد بنحوی عینی سخت فرساینده بودند. امامسالهٔ اساسی برای ما انقلابیها این‌است که دلایل ریشه‌دار شکست مردم را تحلیل کنیم و اشتباهات‌خود را که به امپریالیسم و ارتجاع امکان داد به هدفهایشان برسند مورد مطالعه قرار دهیم.

اتحاد خلق در آن‌هنگام ـ همچنان که امروز ـ نیروهایی را در صف خود جای میداد که در ماهیت اجتماعیشان متفاوت بودند و ایدئولوژیهای گوناگون‌داشتند: مارکسیستها، خردگرایان و مسیحی‌ها. این یك‌عامل مثبت بوده است و هم‌اکنون نیزچنین است. و بازتاب ائتلاف وسیعی است که برگرد طبقهٔ کارگر صورت گرفته است. قدرت‌مردم در وحدت چنین ائتلافی نهفته است. اما این وحدت برای‌اینکه مستحکم باشد باید بر یك‌برنامهٔ مشترك و همچنین رهبری سیاسی واحد و صحیح، که رهبری‌طبقهٔ کارگر اساسی‌ترین صورت آن است، استوار باشد، تا آنجا که یك چنین رهبری تامین بود، و تا آنجا که مبارزه‌ای قاطع برای تحقق برنامه انجام می‌گرفت همه چیز مجموعا خوب پیش‌می‌رفت. از زمانی که این الزامها تنها به شکلی نیمه تمام برآورده شدند، همه چیز آغاز به‌ازهم پاشیدن کرد.

ما شرکت کنندگان در جنبش خلق با یکدیگر در تمامی امور توافق نداشتیم. همزمان باآغاز مشکلات برای انقلاب، وحدت برنامه و عمل مبدل به امری‌بیش از پیش حیاتی گردید. اما این دقیقا هنگامی بود که اختلافات روبه‌حدت گذارد. درون جبههٔ متحد خلق، اختلافات بر روی‌یك سلسله مسایل آغاز به رشدکرد و این درگیریها سیاست وحدت تمامی مردم حول طبقهٔ کارگر را به مخاطره افکند. نتیجه‌این که نیروی واقعی روند نادیده گرفته شد، برنامه تدریجا برایی خود را از دست داد. بجای بکار گرفتن همهٔ نیروهای جبههٔ‌خلق در جهت وارد آوردن ضربهٔ قطعی به امپریالیسم،انحصارها، والیگارشی مالکان، نبردی بر ضد قشرهای متوسط آغاز گردید. قشرهایی که ما بخشی از آنها را بسوی خود جلب کرده بودیم، و بخش دیگر را در مرحلهٔ اغازین‌خنثی کرده بودیم. ارتجاع زمانی‌قادر به افزایش هجوم خود گردید که ـ عمدتابنا به اشتباهات‌رهبری سیاسی ـ از عهده خروج از انزوایش برآمد و همراه با این قشرهای متوسط جبهه‌ای را برپا داشت و نفوذ خود را حتی به گروههایی ازطبقهٔ‌کارگر گسترش داد. همه نتوانستند دریابند که قدرت‌حکومت و اتحاد خلق‌دراین واقعیت نهفته است که این‌اتحاد برنامهٔ مستقل خودش، یعنی یك مبنای استراتژیك برای رهبری سیاسی صحیح را دارد. هنگامی که این خط درست پیروز گردید، مردم قدرت منزوی ساختن و شکست دشمنان را یافتند. اما زمانی که فاصله گرفتن ازبرنامه مشترك در واقع به‌برنامه دیگری منجر شد، اختلافات بر سر موضوعات اصلی، فعالیت حکومت و اتحاد خلق را به شدت با مانع روبرو ساخت. این به‌هنگامی بود که موقعیت به سرعت آغاز وخامت کرد، چیزی که به‌کودتا انجامید.

۱ ـ این مقاله‌نخستین باردر (World Marxist Review)، ژانویه ۱۹۷۸، بچاپ رسید. لویی کوروالان دبیر کل حزب کمونیست شیلی است که‌مانند هزاران‌انقلابی دیگر پس ازکودتا دستگیر گردید. اما مبارزات گستردهٔ محافل مترقی جهان به آزادی وی انجامید.

۲ـ (یادداشت مترجم)ـحزب دموکرات مسیحی که بحران و گسترش جنبش را دریافته بود، در انتخابات۱۹۷۰یکی‌ازرادیکال‌ـ ترین افراد خود ـ یعنی رادمیرو‌ـ تومیك ـ راکاندیدای مقام‌ریاست جمهوری کرد، تومیك درکارزار انتخاباتی‌خود از ملی کردن‌وسیع وفوری‌منابع مس، و اتخاذسیاستی قاطع و غیرسرمایه‌داری‌پشتیبانی کرد. اما نیاز به دگرگونی آنچنان ریشه‌دار بود که این‌همه نتوانست وی را در نبرد باآلنده پیروز سازد.

ادامه دارد

جبههٔ متحد ضد امپریالیستی

بقیه ازصفحه ۱

فراخوان لنین برای پشتیبانی از جنبش‌های رهایی‌بخش بورژوا‌ـدموکراتیك در کشورهای تحت ستم با مخالفت کسانی روبرو شد که‌عقیده داشتند توان (پتانسیل) انقلابی جنبش رهایی‌ـ بخش ملی به‌اتمام رسیده است. برای نمونه، در «پیش‌نویس‌اولیه تزها درباره‌ی مسایل ملی‌ومستعمراتی» که ی.پروبروژانسکی در ژوئن ۱۹۲۰ برای لنین فرستاد، اشتباهات اساسی وجود داشت. پروبروژانسکی، با بهره‌گیری از نظریات تروتسکی مدعی شد که «اشتباه خواهد بود اگر اهمیت انقلابی قیام‌های ملی در مستعمرات را بیش‌از اندازه ارزیابی کنیم»، و سپس استدلال می‌ـ کرد که جنبش رهایی‌بخش‌ملی خلقهای تحت‌ستم فاقد دورنمای انقلابی است. پروبروژانسکی نوشت، در کشورهای از لحاظ اقتصادی عقب‌مانده «بورژوازی تجاری و قشر بالایی روشنفکران می‌کوشند مساله ملی را تقریبا بهمان ترتیب حل کنند که در دوره شکلبندی دولت‌های ملی‌ـبورژوایی حل شد و بدین‌ترتیب .... به نمایندگان ناسیونالیسم منحط تبدیل می‌شوند که‌محکوم به مرك است....»

طبیعی‌است که، نتیجه‌گیریهای عملی پروبروژانسکی برای امر تشکیل جبهه متحد ضد امپریالیستی زیان‌آور بود. پرو‌ـ بروژانسکی عقیده داشت، پرولتاریای جمهوری‌های شوروی باید بمثابه «گورکن ناسیونالیسم» در کشورهای عقب‌مانده عمل کند.

لنین و کمینترن با چنین نظریاتی مخالف بودند و پیشنهاد می‌کردند باتوجه به شرایط ،موجود «در شرق انقلابی و ناسیو‌ـ نالیست»، باید مبارزه رهایی‌بخش خلقهای تحت‌ستم را به‌مجرای ضدامپریالیستی هدایت کرد و خصلت قاطع‌تری بدان‌بخشید.

کمینترن با بهره‌گیری از رهنمود لنین، یکی از وظایف اصلی کمونیست‌ها را در راه‌ایجاد جبهه‌متحد ضدامپریالیستی تاسیس سازمان‌های توده‌ای ملی‌ـانقلابی غیر حزبی تعیین کرد. لنین عقیده داشت، وظیفه احزاب کمونیست و عناصری که‌تشکیل چنین احزابی را تدارك می‌بینند، همین کار است و تاکید می‌ـ کرد که کمونیستها باید بدون‌تاخیر به‌این‌وظیفه بپردازند.(۱) ولی نباید انتظار داشت که «هسته‌های کمونیستی» در سازمانهای «غیرحزبی» ملی‌ـ انقلابی این سازمان‌ها را به سازمان‌های کمونیستی تبدیل کنند، بلکه هدف انقلابی‌تر کردن این‌سازمانها با تحکیم پیشاهنك کمونیست است.

لنین عقیده داشت کمونیست‌های شرق با همان وظایفی روبرو هستند که حزب بلشویك زمانیکه مردم‌روسیه را زیر درفش پرولتاریا گردآورد، روبرو بود. آنها باید توده‌های زحمتکش کشورهای عقب‌مانده را برای مبارزه با امپریالیسم و ستم قرون وسطایی بگرد پرولتاریای جهانی جمع کنند. لنین این نظریات خود را در کنگره سوم کمینترن و تزهای آن «وضع‌جهانی و وظایف‌ما» بسط داد.(۲)

کوششهای لنین در رابطه با تئوری‌انقلابات ملی‌ـ مستعمراتی سبب‌شد که جنبش کمونیستی جهانی خط‌مشی سیاسی واحدی دراین رابطه اتخاذ کند. خط‌مشی ایجاد جبهه متحد کارگران در غرب و کوشش در راه‌تشکیل جبهه‌متحد ضدامپریالیستی درشرق پیوند تنگاتنگی با یکدیگر دارند و مکمل هم می‌باشند. این تئوری در کنگره چهارم کمینترن بشکل دقیقی فرمولبندی‌شد. این دو پدیده جوانب متفاوت‌یك مشی می‌باشند که باکاربست‌آن سرکردگی (هژمونی) پرولتاریا و نقش رهبری حزب پیشاهنك آن از طریق مبارزه پیگیر و روزمره درچارچوب جبهه متحد، تامین می‌شود. دراین‌رابطه باید یادآورشویم که بنابه‌این تئوری لنینی تامین سرکردگی (هژمونی) طبقه کارگر شرط اولیه‌تاسیس چنین جبهه‌ای نیست.

کنگره چهارم براساس آموزش لنین سندی با عنوان «مساله شرق . تزها» تصویب کرد، که دارای اهمیت تاریخی بزرگی است. دراین‌سند به‌اصول جبهه متحد موافق شرایط کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره شکل مشخص (کنکرت)

بقیه درصفحه ۵

پایه‌های کشاورزی...

بقیه ازصفحه ۱

تولید مواد اولیه وصنعت تبدیل مواد

درمقیاسی که اقتصاد جهانی‌سرمایه‌داری گسترش می‌یافت، بین‌المللی شدن قلمروآن برای فراهم کردن مواد اولیه توسعه می‌یافت ونیازهای مراکز صنعتی به صادرات وواردات مواداولیه بی‌چون وچرا فزونی می‌گرفت. پس ازجنك دوم جهانی، این گرایش مشخصه‌ها ی‌ویژه گوناگونی کسب کردکه درجای خود بایدآن‌را نتیجهٔ روند گسترش بی‌سابقه وشدیدا متضاد شاخه‌های کلیدی تولید صنعتی کشورهای پیشرفتهٔ باختر و در راه رشد دانست .

تغییرات ژرف درساختار تبدیل مواد رو ی‌سایرشاخه‌های تولید مادی اثر نهاده وموجب شده است‌که قبل ازهرچیز آهنك رشد درتمامی بنیاد مواد اولیه بطور نسبی کند گردد و گرایش‌های متعددی درزمینهٔ گسترش کشاورزی و صنایع معدنی بوجود آید. (جدول شماره ۱)

تولید مواد اولیه وکالاهای اساساً کشاورزی درکشورهای غیرسوسیالیست درطی سال‌های موردبحث ۲ر۱۵ باز فزونی یافته است. هرچنداین افزایش بطور متوسط بالاتر ازپیش از جنك است،امابه‌شدت خصوصیتی‌بی‌قاعده‌وناپیگیردارد. چنانکه ازنیمه اول سال‌های پنجاه تاآغاز سال‌های شصت، میـزان فزونی‌آن خیلی پایین‌تراز سطح رشد جمعیت بود. درصورتی‌که درمجموع درطی دهه‌های موردنظر این فزایندگی کمی بالاتراز سطح یادشده است. از۱۹٦۳ تا۱۹۷۳ رشد متوسط سالیانهٔ تولید کشاورزی ومواد اولیه نسبت به هرفرد ۱ر. درصد در مقابل ٤ر۳ درصد برای صنعت مواد بوده است.

جدول شمارهٔ ۱

پویایی تولید مواد اولیه ومحصولات‌کشاورزی وکالاهای صنعت تبدیل مواد در اقتصـاد جهانی سرمایه‌داری

	۱۹۵۳ ۱۹۳۸=۱۰۰	۱۹۶۳ ۱۹۵۳=۱۰۰	۱۹۷۴ ۱۹۶۴=۱۰۰[1]	۱۹۷۴ ۱۹۳۸=۱۰۰[2]
شاخص‌های				
تولید مواد اولیه ومحصولات کشاورزی......	۱۴۵	۱۱۵	۱۲۹	۲۱۵
تولیدکالاهای صنعت				
تبدیل مواد.....	۲۰۷	۱۶۱	۱۸۳	۶۱۰
رشد جمعیت	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۷	۱۸۷
آهنگ‌های متوسط سالیانه				
تولید مواد اولیه ومحصولات کشاورزی	۲/۵	۱/۴	۲/۳	۲/۱
تولید کالاهای صنعت				
تبدیل مواد.....	۴/۹۵	۴/۹	۵/۶	۵/۱۵
رشد جمعیت...	۱/۲۵	۲/۰	۲/۲	۱/۷۵

۱ـ مبنای محاسبه و ارزیابی

فعل وانفعالات مورد بحث باعث گردیدکه نقش مواداولیه ومحصولات کشاورزی درتولید کل محصول اجتماعی اقتصاد جهانی سرمایه‌داری تضعیف گردد. اگر درآستانهٔ جنك سهم مواد وفرآورده‌های یادشده درمحصول ناخالص داخلی تمـام کشورهای دنیای سرمایه‌داری ٦تا۸ درصد پایین‌تر از سهم صنعت تبدیل مواد بود، مقارن اواسط سال‌های هفتاد ایـن نسبت ۲ر۳:۱ بوده است.

این واقعیت نشان میدهدکه چگونه دریك دورهٔ تاریخی بسیار کوتاه درتولید مادی اقتصاد جهانی سرمایه‌داری نوسازی اساسی صورت گرفته است. این داده‌ها هنوز مستلزم تحلیل بسیار ژرف‌اند، مخصوصا اگر درنظر گیریم که تشدیدناگهانی پدیده‌های بحران دراقتصاد جهانی سرمایه‌داری درسال های اخیر بوچی تلاش‌های نظام سرمایه‌داری انحصارگر دولتی رادر حل مسایل بسیار حاد اقتصادی واجتماعی که خود موجد آن است، نشان می‌دهد ونابسامانی وبحران فزاینده در روابط اقتصادی دولتهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری وکشورهای در راه رشد را عیان می‌سازد.

این وقایع خصلت درست وموجه مبارزهٔ اغلب کشورهای درراه رشد رابرای پی‌افکندن سریع پایه‌های صنعتی اقتصاد ملی‌شان نمایان می‌سازد. کشورهای مذکور تنها باپی‌ریزی چنین صنعتی می‌توانند بااستعمارگران نو به مقابله برخیزندو خودرا ازحلقهٔ کشورهای تولید کنندهٔ مواد اولیه و محصولات کشاورزی که باعث وابستگی ابدی‌شان به سیستم اقتصادی سرمایه‌داری می‌گردد وارهانند. بدیهی است‌که کشور های رهایی یافته بااستفاده ازتناسب کنونی نیروها درسطح جهانی می‌توانند درمقابل امرونهی‌های امپریالیستی مقاومت نمایند و خواستار استقرار روابط اقتصادی عادلانه ومبتنی بر برابـری حقوق باشند .

به‌یقین تولید مواد اولیه ومحصولات کشاورزی در قلمرو پیشین مستعمراتی اقتصاد جهانی سرمایه‌داری در رقم هـای مطلق فزونی خواهد یافت.

طبق همهٔ احتمالات، آهنك‌های رشد مواد یاد شده که درعین حال بطور منطقی ازپیشرفت صنعت تبدیل مواد عقب می‌ماند، درآینده قابل پیش‌بینی اندکی ازمیزان رشد جمعیت پیشی خواهد گرفت. این‌گرایش، روند کاهش نسبی نقش مواد اولیه رادرتولید مادی که برای رشد نیروهای مولده امری طبیعی است، منعکس می‌سازد.

انگلس باگسترش اصل مارکس دربارهٔ گرایش بـه پایین آمدن نرخ سود تصریح می‌کند: «سهم ارزشی‌که از مواد اولیه وکمکی حاصل می‌شود، ضرورتاً بایدبا (افزایش) بهره‌وری کار کاهش یابد....» (۱)

درصد افزایش تولید مواد اولیه ومحصولات کشاورزی در سال‌های شصت وآغاز سال‌های هفتاد بطور متوسط برابر با ۲ر۹ درصد افزایش تولید درصندیع تبدیل بود. به‌عقیدهٔ ما، ای ن‌رابطه، درعین نشان دادن گرایش‌های عینی، امکان این گمان زنی‌هارا می‌دهدکه درحدود آغاز سال‌های هشتاد کالاهای گروه دوم حداقل به‌میزان چهاربرابر گروه نخست (به‌ارزشی که براساس قیمت‌های حساب شده) خواهد رسید. ایـن گمان‌زنی بارشد تولید صنعتی محصولات مصنوعی جانشین قوت واعتبار می‌یابد.

درعین حال تحلیل گرایش‌های آتی رشد اقتصاد جهانی نشان میدهد که میزان تقاضا نسبت به مواد اولیه وموادی‌که منابع آن‌ها نامحدود نیستند، مدام افزایش مییابد. این امر موجب میشود که مبارزهٔ امپریالیستی سرسختانه‌ای به‌منظور انحصاری کردن وتقسیم دوبارهٔ منابع این مواد درگیر شود؛ مبارزه‌ای‌که یکی ازنتایج‌آن درسال‌های اخیر تشدید بیسابقهٔ مسایلی است‌که درحول وحوش مواد اولیه ومحصولات‌کشاورزی دراقتصاد جهانی نظام سرمایه‌داری جریان دارد.

مهم‌ترین حجم تولید جهانی مواد اولیه تجاری بـه کشاورزی تعلق دارد. طبق آمار سازمان ملل متحد درپایان سال‌های پنجاه، محصولات‌کشاورزی بیش‌ازچهارپنجم(که‌$\frac{2}{3}$ آن مواد غذایی است) وفرآورده‌های صنایع معدنی کمترازیك‌پنجم مجموع این محصولات (۱۷ درصد در۱۹۵۸) راتشکیل میدهند.

بدیهی است‌که این رابطه بی‌تغییر نمانده است. پس ازجنك، تولید مواد اولیه معدنی خیلی سریع رشد یافت. چنانکه سهم آن دراواسط سال‌های هفتادبه $\frac{1}{4}$ رسید ودر عوض سهم کشاورزی به $\frac{3}{4}$ تقلیل یافت.

صنعت استخراج

تولید مواد اولیه معدنی، منبع اساسی مواد اولیه برای بخش‌های کلیدی صنعت تبدیل مواد وانرژی باقی خواهد ماند. حجم استخراج مواد اولیه معدنی درچارچوب اقتصاد جهانی باختر از۱۹۳۸ تا۱۹۷٤ درمجموع به نسبت ۷ر۳ ونفت وگاز ٦ر۸ افزایش یافته‌است. تحلیل رشد اقتصادی دوران پس‌ازجنك ممالك صنعتی سرمایه‌داری وکشورهای جهان **سوم** مارابه‌این نتیجه میرساندکه نقش‌مواد اولیه معدنی‌دردنیای غیرسوسیالیست ناگزیر فزونی خواهد یافت.

دردهه‌های اخیر درتوزیع تولید صنعت‌استخراج بین دو گروه ازکشورهای وابسته به‌اقتصاد جهانی سرمایه‌داری‌تغییرات مهمی رویداده است (جدول شماره ۲)

قبل ازهرچیز، عدم تناسب درتولید مواد اولیه معدنی به‌شدت فزونی یافته است. درآستانهٔ جنك دوم جهانی، تولید این مواد به میزان و حتی بیشتر در آمریکای شمـالی و اروپای باختری متمرکز بود. به‌بیان دیگر صنعت تبدیل مواد وصنعت انرژی کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری به‌ویژه به مواد اولیه‌ای تکیه داشت‌که درمراکز صنعتی‌آنها تولیدمیشد.

اما درطی جنك دوم جهانی ودرسال‌های نخست پس از جنك نقش سرزمین‌های پیرامون برای تهیه این مواد فزونی می‌گیرد. چنانکه از۱۹۳۸ تا۱۹۵۳ کمیت وحجم مواد اولیه معدنی استخراجی دراین کشورها بیش از ۳ر۲ افزایش یافت؛ درصورتی‌که فزونی آنها درکشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری به مقیاس یك بر ده بود. ازآن پس، این گرایش شدت‌فراوانی یافت. از۱۹۵۳تا۱۹۷٤ افزایش متوسط سالیانهٔ تولید صنعت استخراج درکشورهای جهان **سوم** ٤ر۸ درصد ودرمراکزصنعتی سرمایه‌داری ۱ر۲ درصد بود.

بدین شکل رفته رفته سهم کشورهای درراه رشد در استخراج‌کل مواد اولیه معدنی جهان غیرسوسیالیست به‌میزان ٦٥ر۲ افزایش یافت واز ۱۷درصد در۱۹۳۸ به ٤٥ درصد در ۱۹۷٤ رسید. البته بخشی ازمواد اولیه بوسیلهٔ کشورهای درراه رشد برای رفع نیازهای ویژهٔشان بمصرف رسیده است، ولی سهم عمده این تولید همواره برای صادرکردن به کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری اختصاص داشته است.

این داوری کاملا بجاست‌که مراکز صنعتی باختر، حتی درصورت پایین آمدن نسبی سهم صنعت استخراج در حجم تولید صنعتی جهان غیرسوسیالیست (از۱۳درصد در ۱۹۳۸به ٦ر۷ درصد در۱۹۷٤)، بیش ازپیش به مواد معدنی کشورهای جهان **سوم** نیازمند خواهند بود. به‌ویژه این‌که درکشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری تعدادی ازمواد اولیه سهل‌الوصول بپایان رسیده ولی درآسیا، آفریقا وآمریکای لاتین مواد زیرزمینی قابل ملاحظه‌ای وجود داردکه ازلحاظ اقتصادی بسیارسودآورند.

براین اساس، می‌توان پیش‌بینی کردکه در اواسط سال‌های هشتاد، سهم جهان **سوم** درصنعت استخراج اقتصاد جهانی سرمایه‌داری به‌میزان $\frac{2}{3}$ خواهد رسید.

این روند باروشنی ویژه‌ای دربخش استخراج نفت وگاز پدیدار شده‌که در۱۹۷٤ بیش از٥٥ درصد حجم تولی دصنعت استخراج جهان راتشکیل میداد. تولید نفت وگازکه‌به‌نسبت ٤ر۲ درکشورهای پیشرفتهٔ صنعتی و۲٦ درکشورهای نوپای ملی رشدیافته، از۱۹۳۸ به میزان ۷ر۸ افزایش یافته است. ارقام زیر گویایی ویژه‌ای دارد: درپایان سال‌های سی تقریبا چهارپنجم‌نفت وگاز درکشورهای‌گروه نخست، بطورعمده در ایالات متحده استخراج می‌شد، حال‌آنکه سهم این‌گروه در اواسط سال‌های ۷۰ ازدوپنجم بیشتر نبود.

امکانات مراکز صنعتی کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری درتهیهٔ مواد موردنیاز باوسایل خاص‌شان پیوسته کاهش میابد. این یك عامل عینی مهمی است‌که به‌گسترش روابط اقتصادی بین کشورهای پیشرفتهٔ صنعتی وکشورهای تولیدکنندهٔ مواد اولیه یاری می‌رساند. اما نیت انحصارات دربهره‌برداری از تقسیم بین‌المللی کار به‌سود منافع آزمندانهٔ خود ناگزیر موجب میشودکه مسایل مربوط به تهیه مواد مورد نیاز مراکز صنعتی جهان سرمایه‌داری ازمنابع معدنی تشدید یابد.

یادداشت :

۱ـ مارکس، سرمایه، کتاب سوم، جلد ۱، پاریس ، ۱۹۷٤ صفحهٔ ۲۷٤

جدول شمارهٔ ۲

پویایی تولید صنعت استخراج‌کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری وکشورهای در راه رشد [1]

	کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری				کشورهای درراه رشد			
	۱۹۳۸	۱۹۵۳	۱۹۶۳	۱۹۷۴	۱۹۳۸	۱۹۵۳	۱۹۶۳	۱۹۷۴
شاخص‌های								
تمام رشته‌ها.....	۱۰۰	۱۵۰	۱۸۵	۲۳۰	۱۰۰	۲۳۵	۵۵۶	۱۲۸۰
رشته نفت وگاز....	۱۰۰	۲۱۵	۲۸۰	۴۲۵	۱۰۰	۳۵۰	۱۰۰۰	۲۶۰۰
میزان سهم‌گروه‌کشورها در صنعت استخراج ۱٪								
تمام رشته‌ها....	۸۳	۸۰	۶۸	۵۵	۱۷	۲۰	۳۲	۴۵
	۷۹	۷۰	۵۱	۴۰	۲۱	۳۰	۴۹	۶۰
میزان سهم در تولیدکلی صنعت استخراج (٪)								
ونفت وگاز....	۲۴	۳۳	۳۵	۴۰	۴۰	۵۸	۷۱	۷۵
وسایرگونه‌های مواد اولیه معدنی	۷۶	۶۷	۶۵	۶۰	۶۰	۴۲	۲۹	۲۵

۱ـ کمیت‌ها وحجم‌های تولید.

۲ـ جمع برای مجموع اقتصاد جهانی باختر=۱۰۰٪.

«چای و گپ و سیاست» تقلبی هم به‌بازار آمد!

در کشور ما زیانی‌که ناشران به نویسندگان می‌رسانند، تنها زیان مادی نیست. از آنجا که ما مدتهاست جماعت ناشر را میشناسیم و ازاین امامزاده انتظار معجزه امانت وصداقت نداریم، دندان‌طمع را کنده‌ایم و آب‌پاکی بردست خود ریخته‌ایم. آنها هم مارا می‌شناسند و دندان ما را شمرده‌اند و میدانند که هرقدرهم که در «جهاندن اسب فصاحت در میدان‌بلاغت» تیز تك باشیم، در عرصه کار و کاسبی و مادیات کمیت‌مان سخت لنگ است، هر کار دلشان میخواهد میکنند. کتابهای مارا با اجازه و بی‌اجازه، با اطلاع و بی‌اطلاع، با قرارداد و بی‌قرارداد بارها و بارها چاپ‌میکنند و به‌قیمت‌خون‌مرحوم ابوی‌شان میفروشند و پشیزی هم نم پس نمیدهند و در این میان تنها لعن ونفرین خواننده ناآگاه نصیب ما میشود که به اشتباه می‌اندیشد مانیز کیسه‌ای به وسعت آز ناشران دوخته‌ایم و به‌غلط‌تصور میکند که ما را هم از این‌نمد کلاهی است!

گفتیم که زیان، تنها زیان مادی نیست که زیان مادی کوچك‌است و زیان‌معنوی‌بزرك. و لطمه و صدمه آن عظیم و جبرانش دشوار.

مثلا نویسنده‌ای به‌هرعلت مایل نیست کتابی را که یك‌بار چاپ کرده، بار دیگر به‌همان صورت چاپ کند، میخواهد در آن دستی ببرد و تغییری بدهد و تجدید نظری کند.

اما ناشری که یکبار کتاب‌را چاپ کرده (و یاحتی هرگز چاپ نکرده) آن‌را ملك‌طلق خود میداند ونویسنده را داخل‌آدم‌هم حساب نمیکند که به‌او اطلاعی بدهد و از او اجازه‌ای بگیرد، و علیرغم خواست و میل نویسنده، آن‌را بارها و بارها چاپ میکند. و نویسنده به‌جهنم، که ناشران این «کاسبان روشنفکر» و «تاجران معنویت» حتی حدود و حقوق صنفی یکدیگر را نیز، که هربقال و قصابی خودرا موظف به‌رعایت آن‌میداند، مراعات‌نمیکنند و کتابهای همدیگر را «قاچاقی» و «دزدکی» به شیوه افست، که در حقیقت «تیغ در کف زنگی مست» است چاپ میزنند.

این بار اولی‌نیست‌که بلا برسرمن نازل میشود، اما بار اولی‌است که به‌سبکی جدید و نوظهور نازل میشود و بقول معروف: «این‌جورش را دیگر ندیده بودیم!»

جزوه «چای و گپ و سیاست» را که حاوی نوشته‌های طنزآمیزی درباره رویدادهای سیاسی و اجتماعی میهن‌ما قبل‌از پیروزی انقلاب‌و اندکی هم پس‌از آن‌است، ناشری با تاخیر و کهنه‌شدن بسیاری از مطالب آن‌چاپ کرد. پس از چاپ آن را مرور کردم وچون دیدم که برخی مطالب دیگر کهنه شده وبرخی مطالب رادیگران چندان تکرار کرده‌اند که سخت به‌ابتذال گرائیده و برخی دیگر از موضوعها هم با تلقی امروز من از جریانها و رخدادهای میهن‌مان متناسب نیست وممکن است بهانه سوء ـ استفاده مخالفان ومنافقان ومعاندان انقلاب اسلامی ایران، ازپس‌مانده‌های رژیم بگیر تابورژوالیبرالها و چپ‌نماها و افراطیون و کاسه‌های داغتر از آش، شود، از ناشر خواهش کردم پیه زیان مالی را به‌تن خود بمالد وآن مطالب را حذف کند و مطالب‌تازه‌تری را به‌جایش بگذارد که خواننده هم زیاد مغبون نشود.

و ناشر هم چنین کرد و کتاب همین روزها بوسیله انتشارات نیل منتشر میشود.

اما دراین‌میان شیر پاك‌خورده‌ای، نسخه‌ای از کتاب رااز چاپخانه میدزدد وچاپ میزند وپخش میکند.

ناشری که چنین کرده فقط سودجو وسوء استفاده ـ چی نیست، دشمنی بدخواه و رذل‌است. زیرا مطالبی راکه من‌قابل انتشار ندانسته و پاره‌کرده و دور ریخته‌ام، دزدانه ورذیلانه برداشته و چاپ زده و به‌نام من به‌خواننده قالب کرده. یعنی هم با حیثیت من بازی کرده‌است و هم‌خواننده را فریب داده. اگر موضوع بر سر نوشته‌های دیگر من بود، سخن نمیگفتم‌و اعتنائی نمیکردم. اما دراین‌مرحله حساس مبارزه با امپریالیسم‌و نوکران داخلی‌اش، که هر کس که براستی انقلابی است و ریگی به‌کفشش‌نیست، در حط انقلاب خلق، خط وحدت، خط امام است و مبارزه قلمی و قدمی من هم در گذشته وحال‌نشان میدهد که‌در همین‌صراط مستقیم طی طریق میکنم، بهیچوجه مایل نیستم برای خواننده‌ای ساده‌دل این‌داوری شتاب‌زده‌پیش آید که مرا نیز با مخالفان و منافقان و معاندان انقلاب، خدای‌ناکرده، به‌یك‌جوال بریزد، و به‌هیچ‌رو نمیخواهم دشمنان انقلاب آگاهانه و از سر بدطینتی حتی از یك‌کلمه من به سود نیات‌پلید خود سوءاستفاده کنند.

در هرحال، ازخوانندگان عزیز، برادرانه تمنا دارم اگر خواستند لطف‌کنند و «چای و گپ و سیاست» را بخرند و بخوانند، دقت‌کنند ومراقب‌باشند که کالای‌بدل و تقلبی و قاچاقی بجای کالای اصلی، به آنان فروخته نشود. و از دوستان کتاب‌فروش نیز تقاضا دارم این کالای حرام را نخرند و نفروشند. نشانه نسخه اصلی این‌است که نام و نشان ناشر (انتشارات نیل) را دارد و بوسیله آن موسسه یا ناشران معتبر دیگر توزیع میشود و نویسنده فقط نسخه‌هایی را معتبر و متعلق بخود میداند که آرم انتشارات نیل را داشته‌باشد. البته مرتکب‌این دزدی‌آشکار و سوءاستفاده رذیلانه در مراجع قانونی تعقیب خواهد شد.

فریدون تنکابنی

(۱۳۵۸٫۱۰٫۳)

هوشنك پورکریم

راه‌حل‌های واقع‌بینانهٔ مشکلات کشاورزی ومسائل روستائی ایران (۳)

بخش اول: مسئله مالکیت بر وسائل تولید

گفته شد که حل مسئلهٔ مالکیت بروسائل تولید کشاورزی ناچار باید باکوتاه‌کردن دست‌زمین‌داران و سرمایه‌گذاران غارتگر بزرك ارضی و اعادهٔ‌حقوق تضییع شدهٔ تولیدکنندگان خرده‌پاو بقیهٔ زحمتکشان روستائی‌همراه باشد. درنتیجه، در واحدهای بزرك ودارای تاسیسات‌بنیادی مدرن، نظیر واحدهای «کشت و صنعت» در اراضی زیرسدها و شرکت‌های بزرك زراعی و دامپروری ، بعد از مصادرهٔ تاسیسات‌سرمایه‌گذاران بزرك‌ارضی، مالکیت عمومی تسجیل می‌شود و سازماندهی امور تولید براساس اصول‌شورائی و باحمایت‌از زحمتکشان‌آن واحدها و در انطباق‌با مصلحت‌عمومی مملکت‌صورت‌می‌پذیرد. اما در واحدهای کشاورزی فاقد تاسیسات بنیادی، خلع‌ید از ملاکان و سرمایه‌گذاران بزرك ارضی باید باتقسیم زمین همراه باشد به‌طوری که‌هریك‌از خانوارهای دهقانی قطعه‌زمین مشخصی‌را متصرف شوند و تحت حمایت‌دولت اقتصاد خرده‌مالکی خود را اداره‌کنند و حتی‌الامکان، به‌صورت داوطلبانه، در تعاونیها به‌هم بپیوندد. طبعا، حداقل‌مقدار زمین‌کافی برای‌معاش‌یك‌خانوار که در چنین واحدهائی به دهقانان واگذار می‌شود، درنواحی گوناگون کشور به نسبت حاصلبخشی خاك هر ناحیه تفاوت دارد و به‌نظر می‌رسد که مساحت زمین‌کافی برای معاش یك‌خانواربین سه‌تا هشت‌هکتار در نوسان باشد. بنابراین، با مقایسهٔ سطح اراضی دایر کشاورزی در مملکت و حجم خانوارهای روستائی، هنوز تودهٔ کثیری از روستائیان باقی می‌مانند که از زمین و بقیهٔ وسائل‌تولید کشاورزی به‌دلایل زیر محروم خواهند بود.

زیرا که برای سه ونیم میلیون خانوار روستائی در ایران، فقط در حدود ده میلیون هکتار اراضی دایر وجوددارد که تازه قریب به دوسوم این‌اراضی دیم‌است. مثلا درسال ۱۳۵۳، از ۱۰۴۲۰۰۰ هکتار اراضی کشاورزی (اعم از غلات، نباتات‌علوفه‌ای، محصولات دائمی مثمر و غیرمثمر و سایر محصولات سالانه)، فقط ۴۰۹۵۰۰۰ هکتار اراضی آبی و بقیه ، یعنی ۶۳۶۷۰۰۰ هکتار، اراضی دیم بودند (نتایج آمار کشاورزی، شمارهٔ مسلسل ۷۲۲). درحالی که درهمان‌سال‌جمعیت روستائی‌کشور در حدود سه میلیون و سیصدهزار خانوار برآورد شده بود. از همین آمار، باتوجه به‌محرومیت تولیدکنندگان خرده‌پا از فنون‌وتجهیزات‌جدید کشاورزی، به‌خوبی پیداست‌که چه نسبت غیرکافی بین‌سطح‌اراضی زیرکشت و حجم‌جمعیت روستائی وجود دارد. طبعا، از سال ۱۳۵۳ به‌بعد، بازهم طی چند سال آخر حاکمیت ضدملی وضددموکراتیك‌درایران، چنان‌که‌آمار و مشهودات نشان می‌دهند، آهنك توسعهٔ اراضی زیرکشت، با محاسبهٔ زمین‌های نوآباد زیر سدها، از آهنك‌رشد جمعیت روستائی سخت‌عقب‌مانده است. طی این آخرین سالهای فلاکت‌بار، مقداری از اراضی‌دایرمتعلق به دهقانان کم‌زمین و تولیدکنندگان خرده‌پا به‌عللی وازجمله به‌علت خرابی قناتها و فقدان الزامات‌فنی و محرومیت از کمکهای‌ممکن دولتی به‌اراضی‌بایر تبدیل شدند. درنتیجه، دهقانان و خرده‌مالکان این اراضی، عملا به‌تودهٔ عظیم «مزدوران» روستائی‌افزوده شدند که‌آنان را از قدیم‌درنواحی گوناگون ایران «خشکه‌نشین» یا «خوش‌نشین» یا «آفتاب‌نشین» و یا «گوشه‌نشین» می‌نامیدند. حکومت‌سرنگون‌شدهٔ وابسته به‌امپریالیسم که به‌علت ماهیت‌راه رشد سرمایه‌داری که در پیش گرفته‌بود از هیچ کمکی به زمین‌داران و سرمایه‌داران‌بزرك ارضی خودی و بیگانه دریغ نداشت، ابتدائی‌ترین وظایف‌خود را درقبال تولیدکنندگان‌خرده‌پا وبقیهٔ زحمتکشان‌ده و ایل‌به‌فراموشی سپرده بود و درعین‌حال تضییقاتی نیز تعمدا برای‌آنان ایجاد می‌کرد تا از یك‌طرف زمینهٔ رسوخ‌بیشتر مناسبات سرمایه‌داری درجامعه‌روستائی را به‌زیان تولیدکنندگان خرده‌پا و اقتصاد دهقانی فراهم کند وازطرفی دیگر با تودهٔ عظیم آوارگان روستائی، که به شهرها سوق می‌داد، نیروی کار ارزانی را در اختیارصاحبان صنایع وابستهٔ مونتاژ و بقیهٔ سرمایه‌داران‌بزرك وابسته‌به‌انحصارات جهانی قرار دهد.

به‌هرحال، اکنون‌که‌جمهوری اسلامی‌ایران مصمم به حل مسائل‌کشاورزی است که‌در راس‌آن‌حل‌مسئلهٔ مالکیت بروسائل تولید قرار دارد، نمی‌توان‌درمقابل هزارها هکتار اراضی سابقا دایر و یا در مقابل صدها هزار هکتار اراضی موات ولی قابل احیاء بی‌تفاوت ماند.زیرا اراضی‌دایردر واحدهای‌موجود تولیدکشاورزی، اعم از آن‌که با مالکیت‌عمومی بر وسائل‌تولید، و یا به صورت اقتصاد مستقل خرده‌مالکی و یا تعاونیهای مرکب از خرده‌مالکان بهره‌برداری‌شوند، قدرت جذب همهٔ زحمتکشان محروم‌روستائی را ندارند. حتی‌اگر تا این‌حدخوشبین باشیم‌که طی همین دو سه سال‌آینده، با رشدصنایع‌در مسیر ملی و مستقل‌از سرمایهٔ انحصارات‌جهانی، نیمی‌از این‌محرومان جذب خواهند شد، هنوز جذب‌نیمی دیگر از آنان تا مدتها به‌عهدهٔ رشته‌های کشاورزی باقی خواهد ماند. دراین‌صورت باید هرچه زودتر قسمت معقولی از بودجهٔ عمومی کشور را برای سرمایه‌گذاری در رشته‌های کشاورزی و ازجمله به‌منظوراحیای اراضی‌بایرو موات‌اختصاص‌داد.

ولی مصرف‌ناگزیر چنین‌بودجه‌ای، صرفنظر از این که چه مقدار باشد و یا درچه‌مناطقی برای حفر چاه عمیق یا نیمه‌عمیق و یا برای ایجاد شبکه‌های آبیاری و احداث سد و یا برای مرمت و احیای قناتها و از این‌قبیل‌به‌مصرف برسد، از یك‌لحاظ به‌مسئلهٔ موردنظر ما (مسئلهٔ مالکیت بر وسائل تولیدکشاورزی) مربوط می‌شود. یعنی‌این‌که چنین بودجه‌ای را آیا باید‌مطابق سیاست‌کشاورزی رژیم سرنگون‌شدهٔ ضدملی در جهت قوت‌بخشیدن بخش‌خصوصی‌صرف کرد یا آن‌که درجهت تقویت‌بخش عمومی، کمك‌مالی و فنی به‌خرده‌مالکان و ایجاد و توسعهٔ‌تعاونی‌های مرکب‌از دهقانان داوطلب؟ خلاصه این‌که کار از دو صورت خارج نیست: در صورت اول، چنین‌بودجه‌ای با هر عذر و بهانه و پیچ‌و خمی‌که‌باشد درجهت راه رشد سرمایه‌داری و به‌منظور پروراندن مشتی زمین‌دار وسرمایه‌گذار بزرك‌ارضی‌مصرف می‌شود؛ ولی درصورت دوم، درجهت تحاشی از راه رشد سرمایه‌داری و به‌منظور حمایت از تودهٔ‌عظیم‌زحمتکشان روستائی و تولیدکنندگان خرده‌پا و بهبود شرایط عمومی زندگی آنان.

بی‌شك، درصورت اول، نه‌تنها مشکلات کشاورزی و مسائل جامعهٔ روستائی ایران‌برطرف‌نخواهد شد، چه‌بسا مشکلات ومسائل جدید که بر آنها افزوده می‌شود. زیرا، آن‌عدهٔ قلیل از سرمایه‌گذاران بزرك ارضی‌که از صرف‌چنین بودجه‌ای نصیب می‌برند، خواهند توانست بهره‌برداری از امکانات طبیعی و نیروی‌انسانی را در روستا عمدتا به‌خود اختصاص دهند. آنان، مسلما، در راه «کلکتیویزاسیون» در تولید کشاورزی (تجمع تعاونی مرکب از واحدهای پراکندهٔ دهقانی یا تجمع تولید پراکنده و خرده‌پای‌دام‌پروری) و در راه سروسامان یافتن مشکلات‌کشاورزی در بخشهای عمومی و تعاونی موانعی به‌وجود خواهند آورد؛ با استثمار زحمت‌کشانی‌که در واحدهای تولیدی‌آنان اجیر می‌شوند مانع بهبود شرایط زندگی‌شان خواهند شد؛ هرجا و هرطور که بتوانند، در جهت منافع خصوصی‌شان، حتی در تناقض با مصالح عمومی و به‌بهانه ایجاد انواع ناگواریهای اجتماعی، مشکلات و مسائلی به‌وجود خواهندآورد. دراین‌حال، چه‌بسا که‌آهنك رشد تولید خواربار برای مصارف‌عمومی و حتی مواد خام موردنیاز صنایع ملی از آهنك رشدجمعیت بازهم عقب‌تر بیفتد؛ توازن و تعادل بین‌بخش صنعت و کشاورزی که‌محتاج‌هدایت، برنامه‌ریزی، حمایت وکنترل دولتی‌است بهم بریزد و کار ـ سرانجام ـ به‌وخامتی بکشد که لااقل برای نسل‌کنونی ایران یك‌بار آزموده شده است.

ولی، درصورت دوم، اراضی‌باید متعلق به خرده‌مالکان و دهقانان کم‌زمین، چه با حفر چاه و چه با مرمت قنات و یا با احداث‌سد وکانال‌کشی ، احیاء خواهد شد . دولت ، روستائیان صاحب‌این اراضی کوچك را در هر ناحیه‌ای به ایجاد یك‌تعاونی از نوع مناسب همان ناحیه ترغیب خواهد کرد . مابه‌موقع خود، چنان‌که وعده کردیم ، ازاین تعاونیها صحبت خواهیم‌کرد. ولی دراینجا به‌اختصار خاطرنشان می‌کنیم که تخصیص اعتبارات‌دولتی به‌این تعاونیها، خریداری محصولات آنان با نرخ تضمین‌شده و مقرون به‌صرفه، در اختیار گذاشتن برخی خدمات ممکن فنی و یاری رساندن برای دفع آفات و تحویل منظم‌انواع کودیاانواع بذرهای اصلاح‌شده و کمکهای دیگری که در جهت بهبود شرایط عمومی زندگی در روستا صورت‌می‌پذیرد، هزاران آوارهٔ دل‌کنده از زمین و زراعت و ده‌راکه‌اینك درشهرها در به‌در هستند به روستاها بازمی‌گرداند. دراین‌صورت، چنین‌محرومانی‌که زندگی نوشده‌ای را بازمی‌یابند، به‌یك‌نیروی‌مهم تولید کشاورزی و به‌تکیه‌گاهی برای ترمیم اقتصاد فروپاشیدهٔ کشور تبدیل می‌شوند. طبعا، آنان، درعین‌حال، تکیه‌گاه سیاسی مهم و وفادار جمهوری اسلامی‌ایران نیز باقی خواهندماند و از رشد و تکامل همه‌جانبهٔ جمهوری درمقابل انواع توطئه‌های شوم امپریالیسم و ایادی داخلی‌آن دفاع‌خواهند کرد. همین‌وضع در اراضی مواتی که احیاء می‌شوند، با اندك‌تفاوتی، به‌وجود خواهدآمد. در این اراضی، واحدهای نوین کشاورزی، براساس مالکیت‌عمومی بر آنها، ساخته خواهد شد. چنین واحدهائی باید به صورت‌دهکده‌های نوبنیاد ایجاد شوند‌که در آنها امور تولید و شئون اجتماعی طبق اصول شورائی و به‌صورت موسسات‌نمونهٔ دولتی به نحوی سازماندهی شوند‌که بتوانند سرمشقی‌برای واحدهای دیگرباشند. هم‌اکنون درعده‌ای از کشورهائی که‌پس‌از پیروزی جنبش‌های‌رهائی‌بخش ملی‌خود راه رشد غیرسرمایه‌داری را اختیار کرده پیش‌می‌روند و طبعا نوسازی کشاورزی وجامعهٔ‌روستائی‌شان را هم با موازین این راه رشد تطبیق می‌دهند ، ایجاد و توسعهٔ این قبیل دهکده‌های نوساز موفقیت‌های ارزنده‌ای کسب کرده است. در این‌قبیل کشورها، گذشته از بسیاری لحاظ دیگر، از این‌لحاظ هم تجاربی اندوخته شده‌است که می‌تواند برای ما هم آموزنده باشد. مثلا، در الجزایر، تا دوسال پیش، در حدود هفتاد دهکدهٔ نوبنیاد ساختند که به‌مسجد، مدرسه، بیمارستان، فروشگاه بزرك و حتی به سلف‌سرویس بزرك مجهزند. با این دهکده‌های نوبنیاد، چنان موفقیت خیره‌کننده‌ای در بهبود زندگی روستائیان‌به‌وجود آمده‌است که دولت الجزایر درنظرگرفته است که‌ساختمان این‌قبیل دهکده‌ها را تا هزارواحد افزایش‌دهد (هفته‌نامهٔ‌«سوگند»، شمارهٔ ۹، دوشنبه ۳۱ اردیبهشت ۵۸، مقالهٔ «سمت‌گیریهای الجزیره»)، این قبیل نمونه‌ها را در کشورهای نو استقلال‌دیگری هم می‌توان جست که در مسیر تکامل اقتصادی ـ اجتماعی با تحاشی از راه رشد سرمایه‌داری پیشرفت می‌کنند.

ادامه دارد

محمدرضا رحیمی

آقا، اجازه‌س ...؟

آقا به‌خدا ما نبودیم. همه بودن. همهٔ بچه‌ها، ولی ما نبودیم. اصلا آقا دلمون گرفته‌بود. نمی‌خواستیم بگیم، ولی می‌گیم. گریه‌ام کردیم. رفتیم خونه به‌مادرمون گفتیم. مادرمون خیلی ناراحت‌شد. آنقدر ناراحت شد. انگار وقتی که‌بابا از راه میاد و میگه امروز تو کارخونه دستم شکست یا پام‌درداومد. مث‌اونوقت ناراحت‌شد. مادرم شمارا خوب می‌شناسه. بابام‌میگه اون جوون چند ساله تواین‌محله. کسی بدی‌ازش‌ندیده. مادرم میگه یکپارچه آقاس. هر کاری داری با جون‌ودل انجام‌میده. اصلا آقا شما که کاری نکردید. شما که حرفی نزدید. ما خاطرجمع‌هستیم که شما کاری نکردید. اما اون‌معلمه که همیشه‌تو دفتر نشسته. مدیر نه، آقا. اون‌یکی. ناظم هم نه. اون‌یکی. اونکه گاهی زنگهای ورزش میاد. گاهی زنگهای نقاشی. وقتی شما نبودید، شما مریض بودید، اومد جای شما. اونروز مث‌همیشه اخمهاش تو هم بود. شما که همیشه می‌خندید. اخم‌نمی‌کنید. آقا خودتون خوب می‌دونید اگر نخندید هم، ما دوستتون داریم. خیلی، به خدا. اون معلمه اومد تو کلاس. شروع کرد به پرسیدن. چی دارید؟ چی می‌خونید؟ معلمتون چکار می‌کنه؟ و پرسید. هی از اون پرسید. از این پرسید . آقا تون چی‌میگه ؟ چی میکنه؟ آقاتون براتون حرفهای خارج از درس‌هم میزنه؟ صحبت از سیاست می‌کنه؟ درباره‌چه‌حرف‌میزنه؟هی‌پرسید.هی‌پرسید. همه‌می‌گفتن آقامون‌خوبه. آقامون چیز یادمون میده. حرفهای خوب. کارهای خوب. اونوقت پرسید آقاتون ازدولت هم حرف‌میزنه؟ از امام هم حرف‌میزنه؟ گفتیم حرف‌میزنه. گفت چی میگه؟ گفتیم میگه اگه دولت این کار بکنه خوبه ، اون‌کار را نکنه خوبه. پرسید. بازهم پرسید. چکار میگه خوبه؟ چه‌کار میگه بده؟ ما گفتیم آقامون میگه‌دولت بایدبرای مردم، برای فقیرها، برای بی‌چیزها کار بکنه، کارها را باید بده بدست‌مردم. مردم خودشون کار بکنن. مردم خانه داشته‌باشن. کار داشته باشن بیکارنباشن. آقامون میگه: امام خیلی خوبه. امام طرفدار مردمه. به‌فکر مردمه. ولی دولت‌خیلی طرفدار مردم نیس. کم‌طرفداره. آقامون میگه: امام باید فشار بیاره به‌دولت، خیلی‌زیاد، تا دولت کار برای مردم بکنه. آقامون میگه همه‌باید کارکنن. بیکار نباید باشه. هر که بیکاره، نباید پول‌بهش بدن. باید کار بهش‌بدن. خیلی آقامون حرف‌میزنه. خیلی چیز یاد ما میده. ما بزرك بشیم، همه‌اش کار می‌کنیم.چیز یاد می‌گیریم. فقیرها را کمك‌می‌کنیم. ما به‌آقامون‌گفتیم از پول‌دارها که حق فقیرها را می‌خورن بدمون‌میاد. ما نمی‌خواهیم‌پول‌دار بشیم. اون آقاهه که اومده، هی‌پرسید. گوش کرد. پرسید. بعدش یك دفتر درآورد. یك چیزهائی نوشت. نوشت. تا زنك خورد. زنك بعد مدیر اومد. همون‌حرفها را پرسید. ناظم هم اومد. اونهم پرسید. بعد باهم پرسیدن.خیلی پرسیدن. ما همه‌اش‌یادمون نیس. مدیر ما را نصیحت هم‌کرد. ما وقتی که میومددرباره شاه حرف میزد. می‌گفت شاه چکار کرده، ملت را پیش برده. ما را از بدبختی نجات داده! شما نباید برید تو تظاهرات! شما نباید..! مث اونوقت حرف‌میزد. خیال میکنه ما یادمون رفته؟ ما براشون گفتیم که شما از زندانهای‌زمان‌شاه هم براممون گفتید. ما گفتیم شما زندان‌هم بودید. اما اونها گوش نکرد. ما می‌خواستیم بگیم اونجا چقدر زور میگفتن. چه جاهائی بوده. آقا شما نگفتید ما زندان بودیم ولی ما می‌دونیم. از کجا؟ بابامون گفت. گفت پنج‌سال پیش شمارااومدن از سرکلاس بردن. گفت اون‌موقع‌ها باهم آمد و رفت داشتید. می‌گفت که شماچقدر شکسته شده‌اید. صورتتون! پیشانیتون؟ می‌گفت آقا شما سی‌سالتون هم نشده. آقا بابامون راس میگه؟ شما سی سالتون نشده؟ پس چرا اینقدر پیر شدید؟ پیشونی‌اتون‌مث پیشونی بابامه. پر از چین و چروك. آقا اجازه‌اس؟ انگار شما پنجاه سالتونه. تازه آقا اگه بابامون هم نمی‌گفت که شما رفتید زندان. ما می‌فهمیدیم. اول سال یادمونه. اومدید مشقهامون‌را خط بزنید. ما دستتون را دیدیم. از دستتون پیدا بود. انگشتهاتون ناخن نداشت. شما گفته بودید که تو زندان ناخنها را می‌کشن. آره. بعضی انگشتهای شما ناخن‌نداش. آخ. آقا. هروقت یادمون می‌افته، دلمون ریش میشه. وقتی‌شما تعریف میکردید، اونقدر دلمان‌می‌سوخت، اونقدر می‌سوخت که خدا میدونه. آقا،ناخن‌های‌شمارا...؟ آره. مامی‌دونیم. اینومی‌گفتم که‌مدیر که‌رفت، ناظم‌هم‌که رفت، همون معلم موند. ما گفتیم آقامون کی میاد؟ گفت: انشاءالله که دیگه نمیاد. همه گفتیم چرا؟ گفت: ولش‌کنید، مرتیکه‌بی‌دین و بی‌شعور را. ما اخمهامون رفت تو هم. هیچ نگفتیم. بعد گفت: معلم‌شما دین‌درست‌و حسابی نداره. مرتیکه با خدا مخالفه. با امام‌مخالفه. با دین‌مخالفه.بچه‌ها گفتند: آخ. خداجون.. نه... اون می‌گفت. می‌گفت. ما آقا، دندانهامون‌را روهم فشار میدادیم. خیلی دلمون می‌خواست بلند‌شیم، بزنیم تو گوش معلمه. فحش‌های بد بهش بدیم. اما هیچ نمی‌گفتیم. بچه‌ها همه بهم نگاه میکردن. هیچکس هیچ نمی‌گفت. تا یکمرتبه من داد زدم. آقا دروغه، دروغه. این حرفها دروغه. آقامون همیشه از امام تعریف می‌کرد. آقامون می‌گفت. امام خیلی خوبه... امام خمینی رهبره... معلمه داد کشید: خفه شو! معلمتون که می‌خورد. معلمتون غلط میکرد. معلمتون دروغ‌میگه. بی‌شرفه. معلمتون می‌خواست سر شما کلاه بگذاره. آقا، می‌بخشید. خیلی می‌بخشید، ما همهٔ این‌حرفها را به‌شما می‌گیم‌شما خودتون خواستید. وگرنه ما غلط می‌کردیم از این‌حرفها بزنیم. آقا خیلی می‌بخشید. آقا. آره. معلمه گفت من خودم تو دفتر با آقاتون صحبت‌کردم. بحث‌کردم. ازعقایدش باخبرم. خودش گفته که من با همه‌چیز مخالفم، کمونیستم!.. ما اونوقت رفتیم خونه. به‌مادرمون گفتیم. مادرمون گفت: این‌حرفها دروغه. همش‌دروغه. معلم‌شما حرف‌نداره. بعدازظهر که رفتیم مدرسه، همون معلمه اومد سرکلاس . چند نفر از بچه‌ها را صدا کرد. ازروی کاغذ خواند. گفت برید باباهاتون‌را بگید بیان. بچه‌ها رفتن. من را نگفت. زنك بعد یك‌آقائی اومد. بلندقد. کیف‌بدست. اومد سر کلاس. معلمه‌گفت، ایشان بازرس هستند از اداره تشریف‌آوردن. برای ما صحبت کرد. معلمه هم ایستاده بود کنارش. هرچه‌اون آقاهه گفت، اون سر تکان‌داد. خیلی حرف زد. گفت هر که از اون حرفهای‌معلم‌شما بزنه، کافره. کمونیسته. آقا ما نمیدونستیم کمونیست چیه؟ از آقاهه پرسیدیم کمونیست کیه؟ چیه؟ گفت: مث معلم شما. یعنی کسی که باخدا بده. خدارا قبول‌نداره، آقا، راس‌میگه؟ شما خدا را قبول ندارید؟ ما میدونیم شما خدا را قبول دارید. خدا خوبه. خدا همه‌مارا آفریده. آقا هر که خدا را قبول‌نداره، میره تو آتیش‌جهنم. شما که‌اینقدر خوبید، مهربونید، حتما خدا را قبول دارید. حتما. شما که به‌جهنم... نه. زبونم را گاز بگیرم. حتما شما می‌ریدبهشت. اون مرده گفت، آقای‌شما میگه خدا نیس، دین نیس، امام خوب نیس. آخه آقا ، شما کی گفتید دین نیس، خدا نیس؟ شما می‌گید امام خوبه. امام‌مردم را دوست داره . شما می‌گید اما خیلی خوبه ، ما یادمونه . شما اونوقت که امام هم‌نیامده‌بود، می‌گفتید. امام خوبه. امام‌میاد. شما تو تظاهرات هم بودید. شما، داد می‌زدید: درود بر خمینی! شما همه جا داد میزدید . ما شما را تو دسته دیده بودیم . شما به ما یاد دادید داد بزنیم : مرك بر شاه ! درود بر خمینی! شما به‌ما یاد دادید تو تظاهرات بریم. یادمون دادید کی مدرسه را تعطیل‌کنیم، کلاس نیائیم. ما یادمونه. اصلا شما خیلی‌خوبید. خیلی. اونوقت اون‌آقاهه به‌ما یاد داد از این‌به بعد زنگهای‌تفریح که شد دادبزنیم: مرك بر کمونیست! دادبزنیم: اسلام پیروز است ! کمونیست نابود است! زنك که خورد ، ماداد زدیم. داد زدیم. یك‌دسته بچه‌ها داد می‌زدند: اسلام پیروز است! ما می‌گفتیم: کمونیست نابود است! آقا، شما کمونیست هستید؟ اگه کمونیست هستید، ما نگیم کمونیست نابود است! آخه‌آقا، اگه‌شما کمونیست هستید،پس چرا اینقدرخوبید، اینقدرمهربونید؟ آقا، کمونیستها چه‌جوری‌ان؟ بی‌دین‌اند؟ خائن‌اند؟ چه‌جوری‌هستن؟ عصری که شد، زنك خورد، می‌رفتیم‌خونه. تو دفتر نگاه کردیم، از پشت‌پنجره. دیدیم معلم‌ها جمع‌شدن. شما نبودید که. بابای حسینی. بابای کربلائی. بابای احمدیان. بابای امیری.... چندتا از بابای بچه‌ها اومده‌بودن. همه اینها تو محله دکون دارن. ما می‌شناسیم. شما می‌شناسید؟ آره. تو دفتر داشتن حرف میزدن. ما رفتیم جلو. گوش ایستادیم. پشت در دفتر. بابای یکی ازبچه‌ها نمی‌دونیم کی‌بود، پرسید: شما خاطرجمع هستید؟

صدای مدیر اومد: بله خودش در همین دفتر با یکی از معلم‌های ما بحث کرده. همه شاهدن.

صدای ناظم اومد: بله راس میگن. من شاهد بودم.

یك صدای دیگر اومد: خوب بحث کرده باشد. مگه چی شده؟ بما مربوط نیس.

رفتم پشت‌پنجره، معلم کلاس چهارم بود. دوباره برگشتم پشت در دفتر.

صدای بابای‌یکی‌از بچه‌ها می‌گفت:چطور به‌شمامربوط‌نیس.

صدای مدیر اومد: ما پیش خدا مسئولیم...

صدای معلم کلاس چهارم اومد: بله. ولی عقیده آزاده.

صدای مدیر اومد: بچه‌ها را از راه‌بدر کنن‌هم آزاده؟

بعد صداها رفت توهم. هرکس یك چیزی می‌گفت. صداها که خوابید، صدای مدیر اومد:

ـ بعد از بحثی‌که تو دفتر کردن. ما چند وقت رفتیم تو نخ‌شون. حالا هم معلم فرستادیم سرکلاس ، تحقیق‌کنه...

صدای ناظم اومد: ـ تو همین دفتر، پیش خود ما، اقرار ازش گرفتیم که گفت من کمونیستم...خودش گفت.

صدای معلم کلاس چهارم اومد که بلند گفت: ـ چه‌خوب کاری کردید!! خیلی. شاهکاره؟!

و یکمرتبه در دفتر را بازکرد و اومد بیرون، که ماکشیدیم کنار. و راه افتادیم. آقا یادمون رفت بگیم او معلمه یادمون داد، هروقت شما را دیدیم داد بزنیم: مرك بر کمونیست! اونوقت، شما فردا که اومدید، تا بچه‌ها شما را دیدن‌که دارید میاین، داد زدن. دادزدن: کمونیست نابود است!

ما آقا نبودیم. بخداآقا، ما نبودیم. اون‌معلمه، سروصداها که کم شد ، به‌حسینی و کربلائی و بقیه‌که اسمشان راخوانده بود اشاره‌کرد برید. برید به‌باباتون بگید بیاد. بچه‌ها هم‌دویدن. باخوشحالی. شما که سرکلاس‌اومدید،ما سرمون‌را زیر انداختیم. یادتونه، بیشتر بچه‌ها هم سرشون زیر بود. انگار خجالت می‌کشیدن به‌شما نگاه‌کنن. شما سئوال کردید. هیچکس حرفی نزد. هی‌پرسیدند، چه خبره؟ هیچکس حرف‌نزد. ما می‌خواستیم شروع کنیم که‌اومدن زدن‌به‌در. همون معلمه با ناظم‌بودن. یادتونه، ناظم بلند گفت : برید دم دربببینید مردم باتون کاردارن! شما هم راه افتادید. ما رفتیم پشت پنجره. از پنجره نگاه می‌کردیم. بابای‌حسینی داشت داد میزد: کو اون‌معلم، کو، تا شکمشو پاره‌کنم. آخ، خداجون، شما را می‌گفت. ما چقدر ترسیدیم. بچه‌ها دستهاشون بهم می‌مالیدند. چه هیکلی داشت. گنده، مث خرس. بعضی بچه‌ها می‌خندیدن. بعضی اخم کرده بودن. بابای کربلائی داد میزد: اینجا جای این‌حرفها نیس. ما بی‌دین‌ها را می‌کشیم! نابود می‌کنیم! اونوقت همون معلمه رفت‌دم در. با اونها حرف‌زد. شما حرف‌نمی‌زدید. انگار ماتتون برده‌بود. نه؟ آقا، می‌بخشید. خیلی می‌بخشید. انگار ترسیده بودید. مگه نه؟ او معلمه همه‌را رد کرد. دست‌شما را هم‌گرفت برد تو دفتر. ما دیدیم. شما چرا هیچ نگفتید؟ چرا فقط نگاه میکردید؟ چقدر مظلوم شده بودید؟ما از کلاس دویدیم پائین. دم‌دفتر، دیدیم شما را. جوشی شده بودید. داد می‌زدید: اینجا چه خبره؟ چی می‌گذره؟ چرا مرا درجریان نمی‌گذارید؟ از لای در نگاه‌کردیم. صورت شما سرخ شده بود. سرخ سرخ. ما تا اونوقت ندیده بودیم عصبانی بشید.دستهاتون را تکان‌میدادید و داد می‌کشیدید: حتما توطئه توکاره. شما شاواکی‌هستید. پستهای رذل! چه‌صدائی. تا اونوقت نشنیده بودیم. شما همیشه آروم آروم حرف می‌زدید. چطور آنقدر صداتون‌بلند بود. آه. وقتی اومدید بیرون، نگاهتون که‌به‌ما افتاد، لبخند زدید. انگار هیچ خبری نبود. شما آقاخیلی خوبید. خیلی. آدم مث‌شما کمه. کاش ما یك داداش داشتیم مث‌شما. کاش بابامون مث‌شما بود. خوش‌اخلاق. خنده‌رو. اون‌وقت اون‌معلمه چه‌خوب‌شد نگذاشت بابای‌حسینی شما را بکشه. آخ. اگه... زبونم را گازبگیرم. خدا نکنه. آخ. آره آقا، شما که رفتید، اومعلمه اومد سرکلاس‌ما. گفت که شما را اداره خواسته. اداره‌فرهنك. گفت‌شما باید برید. گفت فرهنك جای آدمهای بی‌دین و مذهب نیس. ما آقا، بخدا، دوباره می‌خواستیم بگیم که شما هیچوقت حرف بد برای دین نزدید. حرف بد به خدا نزدید. پشت سر امام حرف بد نزدید. اما ترسیدیم، آقا. اون‌معلمه، آقا، خیلی بداخلاقه، خیلی. شب که شد، ما به بابامون گفتیم. از اولش تا آخر. بابامون‌گفت: اینها کلکه، دروغه. بابامون‌گفت : تو کارخونه هم از این حرفها هس. هر که وارده میگن کمونیسته. بی‌دینه، می‌خوان بیرونش کنن. خیلی بده آدم را بیرون کنن. شما را که بیرون‌نکردن، آقا؟ راستی آقا، شما چکار می‌کنید؟ حقوقتون‌را می‌دن؟ آقا، فرداش که شما اومدید مدرسه، ما شما را دیدیم. بچه‌ها دوباره دادزدن. ولی ما هیچ نگفتیم. زنك که خورد، ما تو سالن بودیم. شما ما را ندیدید. ما سلام‌هم کردیم. یواش. شمامتوجه نشدید. آقا ما اومدیم جلو. داشتید با مدیر حرف می‌زدید. یادتونه؟ تو سالن؟ به مدیر گفتید: اجازه بدید برم با بچه‌ها خداحافظی کنم.

مدیر گفت: لزومی نداره. داره؟ بچه‌ها که چیزی سرشون نمیشه. شما را هم تا چند روز دیگه فراموش می‌کنن. نه؟

آقا شما داد زدید: اقلامن برم سرکلاسشون برای آخرین بار نگاهشون کنم. اینم نمیشه؟

مدیر سرش را زیر انداخت و گفت:متاسفم، تقصیرمن‌نیس!

ولی. آقا، شما که دادزدید، ما قلبمون لرزید. موهای‌بدنمون راست شد. آقا شما را که بیرون نکردن؟ شما سرتون را زیر انداختید و رفتید. آقا، چرا نیومدید یکبار دیگر سر کلاس؟ اقلا با بچه‌ها حرف می‌زدید. می‌گفتید این‌ها همه دروغه. دروغ و بی‌خودیه. آقا نکنه شما را منتقل کردن ؟ هان ؟ به‌کجا آقا؟ کاش ما هم می‌تونستیم بیاییم پیش شما، اونجا که رفتید. آقا ما خیلی دلمون می‌خواد شاگرد شما باشیم. درس بخوونیم. درس بخوونیم. تا بزرك که شدیم، مث شما بشیم. معلم بشیم، مث‌شما. آقا، اجازه‌اس؟ آقا، بدتون نمیاد بگیم؟ اگه بدتون میاد، نگیم؟ بگیم‌آقا؟ آقا، انگار اشك تو چشمهاتون جمع شده. درسته آقا؟ انگار می‌خواهید گریه کنید، آقا ؟می‌خواهیدگریه کنید ، آقا!؟

جبههٔ متحد ضد امپریالیستی

بقیه ازصفحه ۲

داده شد. در «تزها» خاطرنشان می‌شود که از زمان کنگره دوم کمینترن تاکنون «مبارزه علیه ستم امپریالیستی در کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره براساس بحران عمیق اقتصادی و سیاسی پس از جنك امپریالیسم، بشدت حاد شده است.» کنگره به رشد جنبش‌رهایی‌بخش در هند، بین‌النهرین، مصر، مراکش، چین و کره اشاره‌نمود و تاکید کرد تشکیل احزاب کمونیست درکشورهای شرق دارای اهمیت فوق‌العاده‌ای است.

در سند کنگره آمده است‌که، اگرچه ما می‌دانیم که‌در شرایط‌تاریخی متفاوت عناصر گوناگونی می‌توانند بیانگر اراده ملت‌برای استقلال سیاسی باشند، انترناسیونال کمونیست از هر جنبش ملی- انقلابی علیه امپریالیسم پشتیبانی خواهد کرد. در عین‌حال، که، لحظه‌ای فراموش نمی‌کنیم که توده‌های تحت‌ستم تنها با یك سیاست انقلابی پیگیر که متوجه گسترده‌ترکردن هرچه بیشترپایه‌های اجتماعی جنبش و مبارزه باعناصر سازشکار باشد، می‌توانند به‌پیروزی برسند، کنگره نتیجه‌گیری کرد که احزاب کمونیست شرق، «که کم‌وبیش در مراحل جنینی بسر می‌برند، باید در هر جنبشی که‌آنها را به‌توده‌ها نزدیك کند شرکت کنند». در سند خاطرنشان می‌شود «امتناع برخی از کمونیستها در مسعمرات به شرکت در مبارزه علیه ستم امپریالیستی به بهانه«حفظ»استقلال منافع طبقاتی اپورتونیسم‌آنهم در بدترین شکل آنست که‌تنهامی‌تواند انقلاب پرولتری را در شرق بی‌اعتبار سازد. بایدخاطرنشان‌کنیم که کوشش‌برای طفره‌رفتن از مبارزه در راه منافع حیاتی، روزمره طبقه‌کارگر به‌بهانه «وحدت ملی» یا «صلح مدنی» با دموکراتهای بورژوا نیز به‌همان اندازه مضر است.

این‌واقعیت نیز شایان توجه‌است‌که مبارزه در راه جبهه متحد ضدامپریالیستی به «افشاء نوسانات و تزلزل‌های گروه‌های مجزای ناسیونالیست‌های بورژوا» کمك خواهد کرد. وظیفه جنبش کارگری آنستکه پس‌از اینکه «عامل انقلابی مستقلی در جبهه مشترك ضدامپریالیستی شد» قاطعانه «برای دموکراتیزاسیون حداکثر رژیم سیاسی جهت محروم کردن مرتجعترین عناصرسیاسی و اجتماعی... در کشور بکوشد و آزادی سازمانهای زحمتکشان را برای مبارزه درجهت منافع طبقاتی خود تضمین کند».(۳)

ادامه دارد

یادداشت‌ها:

(۱). مجله «کمونیست»، شماره ۵، ۱۹۶۸، صفحات ۴۷_۴۶_۳۹.

(۲) نگاه کنید به: و. ای. لنین، مجموعه آثار، جلد۳۲، صفحات ۷۹_ ۴۷۸ و «اسناد انترناسیونال کمونیست»، ۱۹۳۲_۱۹۱۹، صفحه ۱۷۳.

(۳). «اسناد انترناسیونال...»، صفحات ۲۵_۳۱۷.

سیاوش کسرائی

پیچان

تفسیری بریك شعر نیما

زن هرجایی قطعه‌ای است که در گردش ابیات آن، نیما ازمدار وزن آغازین شعر بیرون میزند ـ اولین نافرمانی ازدستور خویش ـ وطرفه‌ترآنکه تغییر وزن رادر تمامی ابیات ادامه میدهد ویابدیگر سخن محتوای سرکش شعر، درتنگنای یك وزن نمی‌گنجد واگر دمی به‌یك منزل فرود می‌آید اما سکنارا بهمان جای نخستین برنمی‌تابد. این یاآن، حاصل آنکه باشعری روبروییم که تنها دوبیت آن برهم انطباق کامل وزنی دارد . گویی جان دگردیسی کنندهٔ شعر، در رشد پیاپی تن یکایك پوستهٔ ناموزونی‌را میشکافد وپیش میرود وتادرآخرین بیت که دربستر راحت خویش قرار میگیرد.

آمیختگی اوزان، در زن هرجایی نه هوسانه است و نه ازسر ناتوانی .

تفننی درکار نیست چه پیچ‌وتاب الیاف گونه‌گونه‌ای که دریافتن اندام شعری چنین همبسته می‌بایست بکاررود بالطبع پاسخگوی این چندوزنی است که درپایان گفتار با آن آشنا خواهیم شد، وسخن ازناتوانی گوینده گفتن نیز سعی بیهوده است. چه باپس وپیش کردن پاره‌ای کلمات وافزودن وکاستن یکی دووارهٔ پیش‌پا افتاده شعر میتوانست شعر «منظمی» باشد . سهلترین کار برای آموزگار این اوزان ازآن دست که مورد عنایت بیشتر منقدان وخوانندگان عادیست، اماچنان ساخته‌هایی پسند نیما نبود، مردی‌که در تمامی عمر تنهاآن وزن وواژه‌ای راارج نهادکه دربرگیرندهٔ اندیشهٔ والایش بود نه جزآن وچنین است‌که غرابت وزن وپنهان ماندگی عطر اندیشه، معصومیت وشکوهٔ زن هرجایی رادرجایی یگانه ودوراز دسترس نهاده است : سرنوشت بیشتر گنجینه‌های نیمایی‌که تاکنون نامکشوف مانده‌اند.

نارواني حاصل ازآمیختگی اوزان، مازابرسردرك معانی درنگ میدهد واین مراخوش می‌آید، چه هم شگردی آگاهانه است وهم آزمایش دشوار تغییر وزن دریك شعر، شعری کوتاه را، بنحو شگفت انگیزی بتجربه می‌نشاند وذوق‌های لنگ‌و خسته به‌پسندند یانه و گوش‌های‌معتادبه نواخت‌های مکرر بخواهد یانه، نغمهٔ پیوسته جوشان شاعر که خموشانه آغازشده پیروزمندانه پایان میگیرد.

اینك یکبار به روخوانی شعر بپردازیم :

همه شب زن هرجایی
بسراغم می‌آمد.

چو می‌آمد اوبسراغ من خسته
بود برسر پنجره‌ام
یاسمین کبود فقط
همچنان اوکه می‌آید بسراغم، پیچان.

دریکی ازشبها
یکشب وحشت‌زا
که درآن هر تلخی
بود پابرجا
وان زن هرجایی
کرده بود ازمن دیدار ،
گیسوان درازش ـ همچو خزه که برآب ـ
دور زد بسرم
فکنید مرا
بزبونی ودر تك وتاب .

هم ازآن شبم آمد هرچه بچشم
همچنان‌که سخنانم ازاو
همچنان شمع‌که میسوزد بامن بوثاقم، پیچان.

دراولین دیدار ازشعر، چنین برمی‌آیدکه: شب ، یکپاره شب ازشبان ناگسستهٔ نیمایی است وقصه همچنان درشب میگذرد ، نیما، شهرزاد این هزارویکشب های بی‌سپیده‌دمان درتاب رهایی جان خویش و هزاران جان جانان و خسته‌ازتلخکامی‌ها لب بسخن میگشاید وقصه‌های کوتاه نقل میکندکه دامنه‌ای دراز دارد :

زنی هرجایی هرشب بسراغ گوینده می‌آمده تا سرانجام درتك یکشب هراسبار براو دست یافته وهم ازآن شبست‌که همه‌چیز بچشمان شاعر دگرگون می‌آید همین وهمین. البته این برداشت پرسش‌هایی رادرپی خواهدآورد:

این زن ، این‌شبرو سمج کیست ؟ یاسمین‌پیچیده‌با دریچه راچه مناسبت بااین گفتارکه ازآن یاد میشود ؟ چرازن باگیسوان سبز خزه‌گون شاعررا میافکند؟ درآمیزش بااو چه جادویی‌نهفته‌است‌که‌جهان را در نقش‌دیگر بچشم می‌آورد؟ میان سخنان شاعر باآن زن وشمع واشیاء دیگر چه پیوندیست؟ نگاهی آرامتر، شعررا دوپاره می‌نماید: و مصرع که بخش نخست ازهمه شب تابسراغم پیچان‌است وبخش دوم ازدریکی ازشبها تابوثاقم پیچان که اگر در نیمهٔ اول بخش دوم یانیمهٔ میانی شعر باز قافیه‌هایی بکار گرفته شده ولی (وقافیه اساسی... راغم و.... ثاقم که ردیف پیچان چون‌گل میخی تاکیدشان کرده نشان میدهد که دراین‌غزل یا تغزل،تکیه نیما برهمین واژهٔ پیچان‌است که کلید دریافت شعررا نیز بهمراه دارد.

نیما درسرآغاز شعر وبهنگام اولین آشنایی ومعارفه بازن وبیدرنگ پس ازافزودن صفت هرجایی بدو، قبح این انتساب راباگفتن همه شب... بسراغم می‌آید میگیرد:

زنی‌که هرشب بدیدار یك تن برگزیده میرود هرجایی نیست، پس گوینده راواز واژه‌هرجایی‌باید یافت دیگری باشد که می‌بایدمان دریافت.

واما دیدارهای شبانه، ازراه پنجره صورت می‌بندد که نیما همیشه مرد کنار پنجره است وگویی زندانی قلعه‌ایست که تنها بادریچه‌ای به‌جهان خارج راه دارد و اگر محبوس نیست بمیل خود دربرجهان بیرون بسته است که: رغبتش نیست بدیدارکسی. (درفروبند)

اما پنجرهٔ اطاق اونه‌تنها روزنی برهایی برای خود شاعرکه پناهگاه همهٔ خسته بالان تشنه روشنایی نیزهست، پنجره میعادگاه جانهای خسته و محل تلاقی اندیشه‌های گوناگون‌است. درزن هرجایی‌نیزروزنی‌اگرهست پنجره‌ایست که بوته یاسمینی کبود باپیچ‌وتابی چونان خرام‌آن‌زن بهنگام آمدن برسرآن آویخته، یگانه پیچ‌وتابی که تاآندم از محیط پیرامون خودرا به‌چشم شاعر کشانیده است:

چو می‌آمد اوبسراغ من خسته
بود برسر پنجره‌ام
یاسمین کبود فقط
همچنان اوکه می‌آید بسراغم، پیچان .

وبااین پیچ‌وتاب وباستشمام عطر تلخ یاس کبود، ما دومین نشانی ملاقات کنندهٔ ناشناس را از نیما دریافت میکنیم اما هنوز به‌راز او دست نیافته‌ایم تادرشبی‌هراسناك وانباشته ازتیرگی که تلخکامیها نیز درآن ریشه های استعمار دوانیده‌اند که بازازراه میرسد و

گیسوان درازش ـ همچو خزه‌که برآب
دور زد بسرم
فکنید مرا
بزبونی ودرتب وتاب

شب، شب پیوند وپیروزی است. سرشاعر درکمند گیسوان زن، گرفتار میافتد، درچنبر گیسوان بلند وسبز چون خزه وآمیزشی عجیب، چون نبردی تن‌بتن درمیگیرد، کشمکش‌فزونی‌می‌یابد اما زن، شاعر در تب و تاب‌افتاده‌را سرانجام بزبونی میافکند وبراو فاتح میشود واین پایان‌کار است وشگفتاکه دراین پیوند یامبارزه آنچه بکار گرفته شده تنها سریست وگیسویی‌که چون دیدار کننده زنیست، سلاح دلربایی اوگیسووچون میزبان مردیست شاعر، آنچه رادراین جدال مهرآمیز دارد سرخویش است : خانهٔ اندیشه، آری سخن ازبرخورد وتماس دواندیشه است که قویتر فایق می‌آید .

جرقه‌ای درتاریکیها می‌درخشد، شمعی دراین نقطه روشن‌میشود. بهتربببینیم: شبها، همه‌شب،اندیشه‌ای‌بسراغ شاعر می‌آید او را دوره میکند، بسر او هجوم‌میبرد و تارهایش را بگرد آن می‌تند تا او را ازپای‌درمی‌آورد و بر او غالب میشود: اندیشه‌ای جهان شمول **همه جا گرد** که بهرجایی تعبیر میشود اندیشه‌ای زایا که زن زاینده‌مظهر آنست، اندیشه‌ای سرسبز و فراخ دست‌مانندهٔ گیسوان‌بلند خزه‌گون‌اندیشه‌ای‌راهنما که چراغ شب‌زدگان تنهای‌تلخ‌کام است: شمعی چون آفتاب وشاعر زمین خورده‌ای که اندیشه با او جفت شده درگیجی‌شکست‌چونان‌همهٔ پهلوانان شکسته از تقدیر چشم حقیقت‌بینش روش میشود:

هم از آن شبم آمد هرچه بچشم
همچنان که سخنانم از او
همچنان شمع‌که میسوزد بامن بوثاقم، پیچان

جهان و هرچه در او هست را چنانکه باید می‌بیند: پیچان‌که درتار وپود این پیچندگی پیچیده سوزش نیز پنهانست:

همچنان شمع...

پس شایسته است که شعر را بدینگونه در نظر آوریم :

هم از آن شبم‌آمدهرچه بچشم، پیچان‌وسوزان
همچنانکه سخنانم از او پیچان و سوزان
همچنان شمع... با من،بوثاقم، پیچان‌و سوزان

و بنگریم چه مایه دقت در گزینش واژهٔ پیچان بکار رفته که‌چون آینه‌های چندبر تصویرهای متعدد چهره‌ای یگانه را در خود دارد و مینمایاند و در عبور از معانی گردنده ، مشکل تابدار بافته و همبسته با حرکتی که درجان لغت **پیچان** متصور هست بسرشت اشیاء و طبیعت و آدمی پهلو میزند.

آری آنکه از این‌پیش‌فقط یاسمین کبود را پیچان میبافت که از دریچه‌اش آویزان بود اکنون به جنگل بیکرانهٔ انبوهی از پیچك‌های کبود می‌نگرد که به همه چیز شاخ‌وبرك دوانیده ، برجان و دیدگاه و پیرامون او و همگان بر حقه سر به مهر هستی این بسته ناگسسته همبسته، این‌بزرك دشوار درهم بافت و گیاهی که ریشه در غم دارد ناگزیر گلهای کبود می‌آورد و عطر تلخ می‌پراکند. اما نیما زود ازکلیات بازمی‌گردد و اشاره به نزدیك می‌کند:

همچنان که سخنانم از او
همچنان شمع که می‌سوزد با من بوثاقم،پیچان

که تفسیری است برکلاف دشوار و پیچیدهٔ بیانش که با او اندیشه آمیخته، تعبیری است از آن سوز و روشنگری که چون‌شمع‌درجان و زبان دارد، کلام دیگری است از تاب و تبی که در تنهایی شبان با او است.

اینك که زن هرجایی را چون‌عطردلپذیراندیشه‌ای که نیم‌شبان بسراچهٔ شاعر میلغزد و هیچ ظرفی را جزجان اوبرنمی‌گزیند، استشمام‌کرده‌ایم، هنگام‌آنست‌که ازراه‌های رفته بازگردیم و باز درکنار زن‌هرجایی بنشینیم، در کنار زن‌روسپی، که اگر زشتی و قباحتی‌درکار است در ارتباطات و مناسبات است نه در جان اشیاء و آدمی، بدیها بر رسته نیستند ، وابسته‌اند. آری زن روسپی رابه تفکر بنشینیم که اگر چنین نکنیم ازواقع‌گرایی های شعر نیمایی بدور افتاده‌ایم: درست است که اندیشه‌ای شاعر را می‌پیچاند ومی‌افکند وجهانی‌را از دریچه‌تنگش‌بدرون می‌آورد. ولی نخستین‌اخگر اولین شمع راهنما، ساده‌ترین پیچ و تاب راهگشا برای‌او تفکر بر پریشان احوالی زن روسپی‌است، سیاه‌روزترین‌فرد آدمی که در پهنهٔ زیست‌نه تنها گوهرجان که مروارید تنش نیز بغارت می‌رود ، زن هرجایی بهانه بیداری چشمان نزدیك‌بین شاعری است که جز یاس کبود منظر دیگری بر دریچه ندارد و گلهای کبود دیگری را نمی‌شناسد. شاعر اگر تنی‌خسته‌وروانی ترسیده دارد اما با ابعاد بزرك خستگی‌ها و ترس‌های بیرون ازچارچوب اطاقش آشنا نیست و به تاب و تبی‌بیش از شمع‌جان و وثاقش نمی‌اندیشد. اما زن هرجایی او را با درد آدمیان پیوند می‌دهد. زن هرجایی ، شوریده حالیش را با پریشیدگی‌گیسوان خزه‌خویش به چشم‌شاعر می‌کشاند بسر او می‌ریزد تا شاعر آشفتگی رانه‌فقط در شاخ وبرك و ساقه‌یاسمین‌که در گیرودار تلاقی‌های گره‌دار انسان با انسان و در این هنگامه خوف و پابرجایی تلخی وتیرگی بشناسد واندوهی این چنین است که گوینده را از ریشه می‌لرزاند و آشنایی باغم یکتن‌او را بسوزسراپا وجاودانه‌ی دردآشنایی و قیام روشنگری می‌رساند.

همچنان شمع که می‌سوزد...

بدین‌گونه نیما، در متن شبی‌وحشتناك در میعادگاهی محقر به پیوند آنچنانی شاعر با یك‌روسپی، شکوهی در حد آمیختگی تن و روان صورت ومعنا، قالب و محتوا و حلول حقیقت در آدمی می‌بخشد، سرمشق آن کسان که طفلانه بستر دوست‌داشتن را به‌بی‌هنری می‌آلایند. گرچه گفتگو از بافت شعری نیما فصلی‌جداگانه می‌خواهد ولی دریغ است که بی‌فرودی در هماهنگی واژه‌های زن هرجایی از آن بگذریم چه درین‌زمینه‌یکی‌از چندنمونهٔ برجسته شعر زمانه است. در زن‌هرجایی هیچ واژه‌ای، بیهوده، سرگردان یا بی‌ماموریتی نیست و بدین‌سبب پیروزی لغات پس‌از انجام ماموریت به‌چشم‌می‌خورد نه پس‌ازآن یا بدیگر سخن لغات در نخستین برخورد نارسا، ناهنجار، درشت و ناتراشیده و سقط جلوه می‌کنند: زن هرجایی، سراغ، فقط ، خزه. حال آن که‌این لغات سمت دارند ، باری از احساس و اندیشه با خود حمل می‌کنند، وزن دارند، رنك دارند وباوزن دادن ووزن‌گرفتن ورنك داد نورنك پذیرفتن ازلغات‌دیگر محمولهٔ خویش‌را تا مقصد می‌برند و از همه زیباتر آن‌که مقصد یامرکز یانتیجه نیز چنین بازتاب و بازگشتی را تاکوچکترین آحاد شعر دارد: گلبولهای‌خون است‌که‌بسوی قلب‌می‌رود و قلب‌است‌که آنها را تا سر انگشتان دست و پا و سر وسایر اجزاء تن برمی‌گرداند.

در زن‌هرجایی همه واژه‌ها جز شمع‌ـ‌که ابری از دود برآن متصور است‌ـ رنگی تیره دارند و شمع نیز اگر روشناست برای تناسب با شب و اندیشه و سوختگی و پیچ و تاب، است و حتی رنك‌خزه نیز از این تیرگی‌مستثنی نیست، آنچه راکه قدما مراعات‌نظیر می‌نامیدند و ازآن تنها استفاده‌ای درحد استخدام کلمات مناسب حال وهوای یك مصرع برای مصرع دیگر می‌کردند و بزحمت این‌هواداریها و گسترش به‌بیت بعد یا کل شعر می‌رسید در این شعر به اعجاز می‌رسد:

شب، پرهول و دلهره‌آور

زن هرجایی (چه مظهر اندیشه باشد یا در جای‌خود) بیقرار و دربدر و یا در راه.

گوینده، خسته و شب‌زنده‌دار و بی‌آرام
یاسمین کبود پیچ در پیچ
وحشت، وهم انگیز، تکاننده
تلخی، درهم فشارنده
گیسو ـ پریشان، تابدار
خزه، مواج، تار تار، دام‌افکن
دور زدن، گردیدن، محاصره کردن
تك و تاب، تلاش و کوشش
شمع، سوزان، تابان، کاهیده
سخنان، پرتاب، همبسته، دشوار

و به‌اینها بیافزاییم وزن پرپیچ و تاب‌شعر را که تراویده از معناست و لغزانست و این است گرداب منظومه اندیشه که پیچان کانون آن و ستارگان‌خاموش کلمات اقمارآنند.

هفته نامهٔ

اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیك مردم ایران
تهران، خیابان سزاوار شماره ۱۸۹
تلفن ۶۴۴۳۸۴
چاپ کاویان